

گفتار دوم

زرتشت و دین ایرانی

زرتشت: اَکَم اَکَه یی، وَنَگوهِم اَشَم
نیکوکاران نیکي بینند، بدکاران رنج^۱

۱. ظهور زرتشت

به دنبال اوجگیری ستیزهای قبایلی آریان، و زمانی که کاوے‌ها در همه جا با هم در جدال برای تشکیل اتحادیه‌های بزرگ بودند و آرامش و امنیت از جوامع آریایی سلب شده بود زَرَت اَشتر پسر پوروش اَسپَه از خاندان اسپیتامَه^۲ به عنوان پیام آور صلح و آرامش، و ستیزندهٔ لفظی با افزون خواهیهای امیران گسترش طلب و سواری خواهیهای متولیان دین، ظهور کرد و پرچم مبارزهٔ لفظی با کردارهای این دو طبقه را برافراشت.

«زَرَت اَشتر» به معنای شتر زرین است. شتر در خاستگاه زرتشت - یعنی خوارزم و بیابانهای آسیای میانه - حیوانی بسیار مفید به شمار می‌رفت، زیرا سواری بود، بارکش بود، شیر برای تغذیه می‌داد، از گوشتش تغذیه می‌شد، از پشمش پوشاک و چادر ساخته می‌شد، و از چرمش فرش و سپر و تخت کفش و ابزار می‌ساختند. به این علتها برای شتر ارج و منزلتی قائل بودند، و برای فرزندانِشان نام شتر را با پسوندهای زیبا برمی‌گزیدند، و یکی از این نامها که زَرَت اَشتر بود را پوروش اَسپَه (اسپ ابرش) برای نوزاد خویش برگزید. اهمیت شتر در منطقهٔ زادگاه و پرورشگاه زرتشت را چندین سده پس از او نیز در نگاره‌های تخت جمشید می‌بینیم که مردم باختریه و خوارزم ارجمندترین هدایای سرزمینشان که شتر است را برای تقدیم به پیشگاه داریوش بزرگ آورده‌اند. اسپ نیز چون یک حیوان سودمند بود نام فرزندانِشان را به آن پیوند می‌زدند. نامهایی که پسوند «اسپ» دارند (ویشْت اَسپَه، اورونت اَسپَه، جام اَسپَه، کرش اَسپَه، تَخْم اَسپاد، اَسپَه کایَه، پَرَخْش اَسپ، اَسپ چَنَه)، همه

۱ - بخشی از یک سرود گاتَه در اوستا: یَسَنَه ۴۳ / بند ۵.

۲ - اسپیتامَه نام خانوادگی زرتشت بوده. در بند ۲ هُمایشت صراحتاً به این نام خانوادگی اشاره شده، آنجا که هُمای مقدس همچون یک دوست به نزد زرتشت آمده او را محترمانه با نام خانوادگی «اسپیتامَه» خطاب می‌کند نه با نام کوچکش که زَرَت اَشتر بوده. [بنگر یَسَنَه ۹ / ۲]

منسوب به اسپ‌اند. برای گاو نیز آریان احترام خاصی قائل بودند، زیرا هم شیر می‌داد هم زمین را شخم می‌زد هم بار می‌برد هم از گوشتش تغذیه می‌کردند هم از چرمش پوشاک و کفش و فرش می‌ساختند. از این رو برای انتخاب نام فرزندان نشان انتساب به گاو نیز خجسته تلقی می‌کردند، و ما در ایران به نام‌هایی برمی‌خوریم که با نام گاو پیوند خورده است؛ از این جمله است گاؤماتَه، گاؤبروو، گاؤدرز، هوگاؤو.^۱ انتساب نام نوزادان به جانور یک رسم معمولی در میان عموم اقوام جهان بوده است. در عربی نام‌های اسد (شیر)، و فهد (یوزپلنگ) و شاهین بسیار است. کلب (سگ) نیای بزرگ یکی از قبایل معروف عرب بوده و قبیله به‌همین نام خوانده شد و به‌همین نام قرن‌ها به‌زندگی ادامه داد و کسی که عضو این قبیله بود را «کلبی» (منسوب به قبیله کلب) می‌گفتند. ثعلبه (ماده روباه) نام نیای یکی دیگر از قبایل عرب بوده، و قبیله را بنی ثعلبه می‌گفتند. نیای یکی دیگر از قبیله‌های «یربوع» نام داشته یعنی موشِ دوپای صحرایی؛ و قبیله را «بنی‌یربوع» می‌نامیدند. در جوامع غربی تا امروز نام‌هایی که از نام جانوران گرفته شده بسیار است. برای نوزادان دختر نیز در ایران نام‌های جانوران و پرندگان و گل‌ها معمول بوده و بسیاری از آنها تا همین امروز نیز معمول است. بسیاری از نام‌های ایرانیان نیز در پیوند با طبیعت بود: گَوَاتَه (نسیم) که پس از اسلام قُباد تلفظ شد، کور وُهوش (رودخانه پربرکت) که ما کوروش می‌گوئیم، سهرآب (آب زَر/ طلای مذاب) که در گرگان و مازندران سُرخاب می‌گفتند از این جمله‌اند.

وقتی مجموعه‌ئی از این نام‌ها را در کنار یکدیگر بگذاریم، دیگر دیدن اینکه نام زرتشت با شتر پیوند دارد هیچ شگفتی را برای ما ایجاد نمی‌کند، و به راحتی می‌توانیم بپذیریم که زرت او شتره به معنای شتر زرین است و معنای دیگری ندارد، و لازم نیست که - همچون استادان پورداوود و آذرگشسپ - گمان کنیم که چنین نامی نمی‌تواند برازنده پیامبر بزرگ ایرانیان باشد، و بیهوده به تلاش افیتیم که معنای تقدس آمیزی برایش بیابیم یا بتراشیم.

زرتشت مردی بوده از بطن مردم منطقه خویش، و نامی داشته معمولی شبیه همه نام‌های مردم منطقه‌اش. دیاکونوف درباره نام زرتشت نظری درخور توجه دارد، و می‌گوید که نام زرتشت بهترین گواه این حقیقت است که او یک شخصیت تاریخی است نه افسانه‌یی؛ زیرا اگر جز این می‌بود می‌بایست که پیروان آئین زرتشت برایش نام مقدسی تعیین می‌کردند. مثلاً

۱- چنان نام‌هایی را ایرانی‌ها تا پایان عصر ساسانی بر فرزندان نشان اطلاق می‌کردند. گاؤمادپان یک ایرانی نامدارِ پایان عهد ساسانی است که نامش را در جریان ترور خلیفه عمر می‌شنویم. [بنگر محمد ابن جریر طبری، تاریخ طبری (دارالکتب العلمیه، بیروت، بی تاریخ، در ۵ مجلد): ۵۹۰/۲]

مؤسس آئین مسیح که یک شخصیت اسطوره‌یی است نامش [ایشوعا مَشیح] نیز متناسب با شخصیتش اسطوره‌یی است. و می‌افزاید که نام زرتشت از نامهای عادی و متداول ایرانی آن زمان بوده، و این خود می‌رساند که صاحب نام واقعاً در تاریخ وجود داشته است. اگر وجود وی تخیلی می‌بود نامش را هم به احتمال قوی از میان واژگان دینی یا کلماتی که مظهریت دینی داشته تعیین می‌کردند.^۱

آن گونه که در اوستا آمده است، زرتشت در سنین ۳۰ سالگی نهضت تبلیغش را آغاز کرد و نزدیک به ۱۵ سال به فعالیت مداوم و پرکارانه پرداخت. ولی اکثریت مردم منطقه زیر تأثیر تلقینهای رهبران سنتی بودند، و هیچ کدام از رؤسای قبایل به او توجهی نشان نمی‌داد. به بیان دیگر، منطقه فعالیت او درگیر تلاشهای تمدنی، یعنی درگیر درد زایمان یک تمدن نوین بود، و تلاش کاویان در راه تشکیل اتحادیه قبایلی و ادغام قبایل اطراف در جریان بود. زرتشت از این امر به شدت در رنج بود که چرا عوام نادان فریب این رهبران را می‌خورند و در پشت سر آنها به جنگ انسانها می‌روند و آبادیها را ویران می‌کنند. او در یکی از سروده‌هایش به درگاه پروردگار شکایت می‌کند که مردم به او توجه نمی‌نمایند، و فقط شمار اندکی از گوشهای شنوا و دلهای حق پرست به او گوش فرامی‌دهند و اکثریت مردم از او روگردان و در کنار کاویان مردم فریب‌اند. او خودش را در این سروده به چوپانی تشبیه کرده که اندک شماری گوسفند در اطاعت دارد؛ و می‌گوید که رમે‌های بزرگ در اطاعت کاویان تبهکارند.^۲ و در جای دیگر یادآور می‌شود که پیروان دروغ با نیروی بسیاری که دارند مردم را گمراه کرده و جهان را به فساد کشانده‌اند، با نیکان مخالفت می‌ورزند و مانع نیکوکاری می‌شوند و بدکاری را گسترش می‌دهند، فریبکاریهای آنها است که سبب شده تا مردم نتوانند راه درست را از نادرست تشخیص بدهند، و فریبکاریهای آنها است که مانع نیکوکاری شده است. گرهماها و کرپن‌ها با هیاهو به دنبال دروغ روان‌اند و روح هستی را از ستم خویش به فریاد درآورده‌اند.^۳

زرتشت با آگاهی از اینکه مأموریت اصلاح جامعه به او سپرده شده و بار مسئولیت ستیز با ناامنی و برادرکشی و تجاوز و تعدی بر دوش او نهاده شده است از وُهومِنَه (نیت خیر/ اندیشه نیک) یاری می‌طلبد که بتواند بار سنگینی را که برای هدایت مردم جهان بر دوش خود نهاده است به شایستگی تحمل کند و وظیفه‌اش را به آن گونه که مورد خشنودی وُهومِنَه است

۱- دیاکونوف، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز (انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۷): ۳۵۳-۳۵۴.

۲- یسنه ۱۴/۵۱.

۳- یسنه ۱۰/۳۲-۱۲.

به وسیلهٔ اندرز و موعظه و تعلیم به سرانجام برساند.^۱

این سخنها توجه همهٔ اوستاشناسان غربی را به خود جلب کرده است؛ زیرا زرتشت در اینجا به درون و ضمیر خودش مراجعه کرده از ضمیر نیک‌اندیش و خوش‌نیت خودش یاری می‌طلبد. این سروده خبر از یک درک عرفانی ژرف می‌دهد که زرتشت در آغاز راه خویش به آن دست یافته بوده است. به علاوه خوش‌بینی شدید او نسبت به انسانها را نشان می‌دهد که عقیده داشته یک دردشناس آگاه خواهد توانست مردم را با اندرز و موعظه به راه شایسته رهنمون شود بدون آنکه نیازی به اعمال زور و جبر و اتکاء به نیروی ارباب باشد. او می‌خواست که پیام خویش را با زبان و نه با شمشیر به انسانها برساند؛ و به همین سبب سخنانش را با چنان بیان شیرین و فصیح و بلیغی به نظم کشید که اعجاب اوستاشناسان غربی را برانگیخته است؛ و از اینکه مردی توانسته باشد در آن ادوار دور تاریخ سخنانی با چنان مایهٔ ژرف و پربار ادبی و عرفانی بسراید به شگفتی درآمده‌اند.

برخلاف انبیای قوم سامی که شخصیتشان در روایت‌های پیروانشان در هالهٔ قداست و نور و لفافهٔ معجزات افسانه‌یی پیچانده شده که از آنها ذات‌های مافوق بشری ساخته است، زرتشت و زندگیش در روایت‌های کهن به صورت کاملاً معمولی به تصویر کشیده شده است. او انسانی آگاه و دردشناس است که هدف خوشبخت کردن بشریت را دارد، و در این راه تلاش می‌کند. بعدها در نیمه‌های دوران ساسانی مغان آذربایجان افسانه‌هایی از معجزات و کشف و کرامات و خارق‌عادات دربارهٔ زرتشت ساختند، ولی این افسانه‌ها هیچ کدامشان اصالت ندارد، و حدود ۱۵ سده پس از زرتشت توسط مغان آذربایجانی به تقلید از افسانه‌های پیروان انبیای سامی ساخته و پرداخته شده است.

فلسفهٔ بعثت زرتشت را خود او در یکی از سروده‌هایش چنین بیان کرده است:

وقتی به سبب رفتار ناشایست دیواپرستان مردم فریب، ستم و رنج و فساد در جهان گسترده شد و مردم فریب دیوها را خوردند و به بدکاری گرویدند، گئوش اَرُون (روح هستی/ جهان معنویت) دست استغاثه به درگاه پروردگار بلند کرد و از بی‌یاوری و بی‌رهبری و بی‌حامی بودن خویش گله کرد و از پروردگار استدعا نمود که کسی را بفرستد تا مردم و جهان را از دست دیوها برهاند و رنج و فساد را از جهان براندازد. پروردگار به «آرته» که منشِ راستکرداری و عدل و داد بود فرمود تا یکی از مردم پاکدامن و نیکوکردار را از صفت عدالت و راستی برخوردار کرده به او یاری کند تا با دروغ‌پرستان و خشم‌آوران و ستم‌پیشگان به مبارزه

برخیزد. آرته عرض کرد که چنین مأموریتی باید به کسی سپرده شود که نیرومند و باعطوفت و مردم‌دوست و بی‌آزار باشد، تا مردم نیک‌اندیش با او همراهی کنند و در پشت سر او با تبهکاران به مبارزه برخیزند. پروردگار گفت که یکی از بندگان پارسا و نیک‌اندیش را برای انجام این مأموریت برگزیده است و او زرت اُشتر پسر اسپیتامه است. گئوش اُرون و آرته (روح هستی و عدالت) از شنیدن این سخن شاد شدند و با پروردگار عهد کردند که با همه توان خویش به پاکان و نیکوکاران یاری داده از آنها حمایت کنند. چونکه زرتشت مردی تنها و بی‌یاور و کم‌توان بود، به «وهُومَنَه» و «خِشْتَر» (منش نیکوکاری و منش قدرت دادگرانه) دستور رسید که زرتشت را از نیروی خویش بهره‌ور سازند و او را در راه انجام مأموریتش یاری دهند. برای اینکه سخنان زرتشت در میان مردم نیک‌اندیش مقبولیت یابد، پروردگار به او یک بیان شیرین عطا کرد تا بتواند دل‌های مردم را به شنیدن رهنمودهایش جلب کند.^۱

اینها را خود زرتشت در گاتّه بیان داشته است. او در جای دیگر درباره آغاز فعالیت تبلیغی خویش چنین سروده است:

وهُومَنَه (اندیشه نیک / نیت خیر) به‌نزد آمد و از من پرسید: «تو کیستی و چه وابستگی‌ئی داری؟ اگر از تو پرسند که چه‌گونه خود را معرفی خواهی کرد چه پاسخی داری که بدهی؟» گفتم: «من ام زرتشت، دشمن واقعی دروغ با همه توانم، و یاور نیرومند راستی.»...

وهُومَنَه به‌نزد آمد و از من پرسید: «اراده‌ات چیست و می‌خواهی چه کنی؟» [گفتم: «در پرتو نوری که تو در اختیار من نهاده‌ای تا توان دارم خود را متعلق به راستی خواهم شمرد. و از تو می‌خواهم که مرا به شایستگی راهنمایی کنی تا راستی و درستی را آموزش دهی.»]^۲

چون مأموریت هدایت بشر به زرتشت سپرده شد، او خود را «زئوتَه» (رهبر دینی) و «مَنتر» (موعظه‌گر) لقب داد،^۳ و یافته‌های معنویت که از درون خویش (وهُومَنَه) گرفته بود را به طریقی دلکش و زیبا به‌نظم درآورد و برای آن در میان مردم به تبلیغ پرداخت. او اعلام کرد که مأموریت دارد راه سعادت را به همگان نشان دهد، نیک‌اندیشی را به همگان بیاموزد، و با بداندیشان و ستمگران مبارزه کند، تا برادری و صلح در میان همگان برقرار شده ستیزه‌ها از

۱- یسنه ۲۹/۱-۱۱.

۲- یسنه ۴۳/۸-۱۰.

۳- یسنه ۳۳/۶. یسنه ۲۹/۷-۸. یسنه ۳۱/۶.

میان برود و دردهای جهان مداوا شود. او تصریح کرد که آماده است تا در راه نشر اندیشه و گفتار و کردار نیکو و در نشان دادن راه درست به بشریت از جان خویش مایه بگذارد و تا آخرین نفس در این راه فعالیت کند.^۱

پژوهشگران تاریخ ایران باستان دربارهٔ زمان و مکان ظهور زرتشت اتفاق نظر ندارند. برخی وی را تا ۶ هزار سال پیش از مسیح به عقب می‌برند، و برخی او را معاصر کوروش بزرگ می‌دانند. در اوستای تدوین شده در سدهٔ چهارم مسیحی، زرتشت را - بنا بر ادعای مغان آذربایجان - اهل آذربایجان دانسته‌اند و زمان او را سدهٔ هفتم یا ششم پم ذکر کرده‌اند. چنانکه می‌دانیم، در زمان ساسانی مغان آذربایجان بیشترین سهم در احیاء و تدوین آئین مزدایسنه از نوع آذربایجانی ایفا کردند و مذهب خودشان را به دین رسمی ایرانیان تبدیل کردند؛ و به همین علت هم بود که زرتشت را متعلق به خودشان دانستند و زادگاهش را آذربایجان قرار دادند و خودشان را از نظر خاندانی به او منتسب کردند. علت اینکه زمان زرتشت را مغان آذربایجانی اواخر عهد مادها ذکر کرده‌اند نیز باید در این نکته جستجو کرد که آئین زرتشت در زمان مادها توسط تبلیغ‌گرانی که از شرق فلات ایران آمده بودند در آذربایجان و همدان رواج - و احتمالاً رسمیت - یافت، در آذربایجان با دین کهن آترپاتیکان (آذرپرستان)، و در همدان و غرب ایران با دین کهن آناهیته پرستان در آمیخت.

البته روایت سنتی دربارهٔ زمان و مکان ظهور زرتشت که مغان آذربایجان در سدهٔ چهارم مسیحی وارد اوستا کردند نمی‌تواند درست باشد؛ زیرا بی‌تردید زرتشت متعلق به دورانی بسیار دورتر از این تاریخ بوده است. محققان عقیده دارند که لهجه‌ئی که گاتهی زرتشت به آن سروده شده از لهجه‌های دوران بسیار دورتر از زمان مادها و در پیوند با لهجه‌ئی است که ریگ‌ودای هندیان با آن سروده شده است. آبادیها و رخدادهایی که در گاتّه از آنها نام برده شده نشان می‌دهد که وقایع مربوط به زندگی زرتشت در شرق فلات ایران اتفاق می‌افتاده است. ایرانیان در غرب فلات ایران با دولتهای عیلامی و آشوری آشنایی داشته‌اند، و اگر آن‌گونه که روایات مغان آذربایجان ادعا کرده زرتشت از اهالی آذربایجان می‌بود، اصولاً می‌بایست از تمدن آشور و آرمینیه (آارات) اطلاع وافی می‌داشت، و در چنین صورتی حتماً می‌بایست که اثر این آشنایی در سخنان او بازتاب می‌یافت. روایات مغ‌ها زمان زرتشت را تا سدهٔ ششم پم به جلو آوردند، و این زمانی بود که دولت ماد در اوج شکوه بود، و زرتشت نیز بنابر این روایات نادرست در سرزمین اصلی دولت ماد می‌زیست. اگر چیزی از حقیقت در

۱- یسنه ۳۳/۱۴. یسنه ۴۴/۱۶. یسنه ۴۹/۱، ۳، ۷، ۹.

این روایات نهفته بود اصولاً می‌بایست که زرتشت در سروده‌هایش به دولت ماد و شاه ماد اشاره می‌کرد؛ در حالی که اصلاً چنین چیزی وجود ندارد و در سخنان او هیچ نشانه‌ئی از تشکیلات سیاسی زمان ماد به چشم نمی‌خورد. زرتشت از حکومتگران ایرانی با صفت‌های «کاوَمَ» و «کَرین» و «اوسِیج» و «گرهما» یاد می‌کند، و تنها فرمان‌روای مقتدری که او از وی نام برده است جمشید است که بالاتر گفتیم به دورانِ ماقبل مهاجرت آریان به هند تعلق داشته است. او از جمشید به گونه‌ئی یاد می‌کند که معلوم می‌دارد که اندکی پیش از زرتشت می‌زیسته و زرتشت خاندان و قبیله‌اش را می‌شناخته است. نام آبادی‌هائی که زرتشت در گاتَه آورده به هیچ‌وجه در ردیف نام‌هائی که در سلطنت مادها وجود داشت نمی‌گنجد. اصطلاحات مربوط به سازمان اجتماعی که در گاتَه و دیگر بخش‌های اوستا آمده است (مثلاً «شَوِیترَ» و «شاسترَ») تا زمان ماد و اوائل هخامنشی به کلی از جوامع ایرانی رخت بر بسته بوده و اصلاحات نوینی جای آنها را گرفته بوده، و تا آن زمان تحولات بسیاری در جوامع ایرانی رخ داده بوده که نیاز به اِسپُری شدنِ چندین سده داشته است. در جوامع ایرانی درون قلمرو ماد از اصطلاحات مربوط به سازمان اجتماعی که در گاتَه و اوستا آمده است هیچ خبری نیست. حتی نام‌های برخی مناطق که در بخش‌های بعدی اوستا که چند سده پس از زرتشت تدوین شدند آمده است نیز در زمان ماد و هخامنشی وجود ندارند؛ مثلاً نام «هَتومَنَت» که برای منطقهٔ وسطای سیستان در اوستا آمده است تا زمان ماد و اوائل زمان هخامنشی تبدیل به «درنگیانَه» شده بوده است، و چنین تبدیل نامی نیاز به گذشتن چندین سده داشته است. از بسیاری از اصطلاحات نوینی که در زمان مادها برای سازمان اجتماعی به وجود آمد در گاتَه‌ی زرتشت هیچ خبری نیست. بسیاری از واژگانی که در گاتَه آمده است تا زمان مادها تغییر مفهوم داده بودند، که - مثلاً - «خَشترَ» و «دنگهو» از آن جمله است. روایاتی که می‌گویند که زرتشت از آذربایجان به شرق کشور مهاجرت کرده از نظر تاریخی هیچ اعتباری نمی‌تواند داشته باشد. منطقهٔ ظهور زرتشت چنان از غرب ایران و از خوزستان و میان‌رودان و اناتولی به دور بوده که هیچ نامی از اقوامی که در این سرزمین‌ها می‌زیسته‌اند به آن منطقه نرسیده بوده است. در سروده‌های زرتشت حتی از هیرکانیه و رَغَه و اسپَه‌دانه نیز خبری نیست. زرتشت چنان از نواحی داخلی فلات ایران به دور بوده که وقتی می‌خواهد که از کشور عیلام یاد کند از آن به عنوان «اقلیم هفتم» و «خوانیرث» نام می‌برد و اشاره می‌کند که در آن سرزمین بی‌عدالتی حکمفرما است و فرمانش در دست آنگرَمنیو (اهری‌مَن) و حاکمانش پیرو آنگرَمنیو هستند. او کاوَمَ‌هائی که در صدد تشکیل اتحادیه جنگ‌ها به راه می‌افکنند را به

سلطه جویانی تشبیه می کند که در خوانیِ رث زندگی می کردند و اهورمَزدا را نمی شناختند و دیواپرست بودند:

شما دیوها از جنس اَنگرَ منیو هستید و کسانی که ستایشگر شمايند نیز چنین اند. شما دیرزمانی است که در خوانیِ رث دست به کارهایی می زنید که بر همگان معلوم است. شما فرمان می دهید و آنها که توسط شما قدر و منزلت یافته اند بد می کنند و از فرمان اهورمَزدا و درست کرداری دوری می جویند. شما مردم را از خوشبختی دور داشته اید؛ زیرا اَنگرَ منیو شما و گرهماهای فرمان بر او را از نیکیها دور می دارد و به سوی پیروی از دروغ می راند تا بشریت را به نابودی بکشانید.^۱

نام خوانیِ رث که آریانِ منطقه شرقی فلات در زمان زرتشت برای خوزستان و کشور عیلام به کار می برده اند تا دوران مادها به کلی فراموش شده بوده است و در هیچ کدام از اسناد تاریخی چنین نامی نیامده است. بسیاری از نامهای سرزمینهای که در گانه آمده در اسناد تاریخی بابل و آشور وجود ندارد. در زمان هخامنشی نیز نامی از این سرزمینها نیست، و به نظر می رسد که تا سده ششم پم این نامها تغییر یافته بوده است. از قبایل آریایی سکه و داهه که در سده هفتم پم در شرق فلات ایران قبایل نیرومندی بودند که اولی در ناحیه سیردریا (سیحون) و دومی در غرب خوارزم و بیابانهای شرق دریای خزر جاگیر بودند در سروده های زرتشت هیچ خبری نیست؛ و او به جای سکه ها از توریا (توران)^۲ سخن می گوید. توریا آن بخش از آریان بودند که در سده های بعدی قبایل سکایی از آنها منشعب شدند، و بخشی از آنها چندی بعد به درون فلات ایران و به قفقاز و همچنین اناتولی مهاجرت کردند، و آنها را در جای خود خواهیم شناخت. یعنی تا سده های هفتم و ششم پم نام قبایل بزرگ توریا که تا زمان زرتشت و شاید چندسده پس از او نیز در بوم گاه خودشان (شرق ازبکستان کنونی) می زیسته اند نامشان تغییر یافته بوده است، همان گونه که جایگاهی که نامشان در سروده های زرتشت آمده است تا سده های هفتم و ششم پم تغییر نام یافته بوده اند. اینها نشان می دهد که زمان زرتشت زمان دورتری از هزاره نخست پم بوده است. حتی در فروردین یشت

۱- یسنه ۳۲/۳-۵.

۲- «یا» که یک نون گنگ نیز به همراه داشته که امروزه ما نمی توانیم تلفظ کنیم در زبان ایران باستان علامت جمع است. «تور» نام است و «یا» علامت جمع. این علامت جمع در فارسی نوین به صورت «ها» و «ان» درآمده است، ولی در برخی از گویشهای زبان ایرانی به همان صورت اصلی مانده است، چنانکه در گویش لارستانی هنوز هم «یا» تنها علامت جمع برای نامها است.

که متأخرتر از گاته است و مغانِ پیرو آئین زرتشت در نسلهای بعدی تدوین کرده‌اند نامهای جاهائی آمده است که صحنهٔ رخدادهای مهمی بوده‌اند، ولی از این جاها هیچ نامی در تاریخ نیست. تاریخ‌نگارانِ یونانیِ زمانِ هخامنشی که علاقه داشته‌اند در نوشته‌هایشان رخدادهای شرق فلات ایران را نیز بازتاب بدهند آن نامها را نشنیده بوده‌اند تا چیزی درباره‌شان بنویسند. از این جایها هیچ نامی در گزارشهای تاریخیِ زمانِ هخامنشی نیامده است و معلوم می‌شود که از زمانِ تدوینِ فروردین‌یشت تا زمانِ هخامنشی روزگار درازی فاصله بوده است و این جایها تا زمانِ هخامنشی تغییر نام داده بوده‌اند. چنانکه می‌دانیم، نام آبادیهای یک منطقه ممکن است که به دنبال خزش یک قوم بیگانه به آن منطقه تغییر یابد؛ و این را نیز می‌دانیم که در شرق فلات ایران چنین رخدادی پیش نیامده است و منطقه تا پس از برافتادنِ شاهنشاهی ساسانی زیستگاه آریان بوده است. القاب بسیار مهمی همچون کاوَمَ و کرین و اوسیج و گرهما که در زمان زرتشت آن‌همه دارای اهمیت و موقعیت بوده است، تا سده‌های هفتم و ششم پیش از مسیح به کلی از زندگیِ جمعیِ جوامع ایرانی رخت بر بسته بود، به گونه‌ئی که دوران کاویان و حتی لقبِ کاوَمَ تا زمان پادشاهی ماد تبدیل به اسطوره شده بود، و آنچه دربارهٔ زمان کاویان در دوران ماد در اوستا تدوین شد مجموعه‌ئی از اساطیر بود. پس تغییر نامها و همچنین فراموش شدن آنها تا سدهٔ هفتم و ششم پم که به‌طور طبیعی صورت گرفته بوده می‌بایست که ناشی از سپری شدنِ روزگار دازی بوده باشد که فاصلهٔ چندین صد سالهٔ میان زمان زرتشت و زمان پادشاهی ماد بوده است.

روایت‌های عهدِ هخامنشی که به مورخانِ یونانیِ سدهای ششم و پنجم پم رسیده بوده و آن‌را برای ما باز نهاده‌اند روزگار زرتشت را تا ۶ هزار سال پیش از تشکیل دولت هخامنشی به عقب می‌برده است. از کرانتوس لیدیّه‌یی که در نیمه‌های سدهٔ پنجم پم می‌زیسته نقل شده که زرتشت ۶ هزار سال پیش از لشکرکشیِ خشیارشا به یونان می‌زیسته است. از ادوکسوس که یک ریاضی‌دانِ کلدانیِ اهل بابل و مقیم آتن و از دوستان افلاطون بوده (حتماً استاد افلاطون بوده) نقل کرده‌اند که زرتشت ۶ هزار سال پیش از زمان او می‌زیسته است. چنین روایت‌هایی بهترین گواه بی‌اساس بودنِ روایتِ مغانِ عهد ساسانی است که زرتشت را معاصر اواخر سلطنت ماد دانسته است. ایرانیان در زمانِ هخامنشی زرتشت را متعلق به زمانی بسیار دور می‌دانسته‌اند، و همین روایتها بوده که یونانیانِ زمانِ هخامنشی نقل کرده‌اند.

خردپذیرترین بررسی‌هایی که توسط زرتشت‌شناسان بزرگ معاصر کنونی زمان و مکان ظهور زرتشت به عمل آمده، نشان می‌دهد که زرتشت در حوالی ۱۳۰۰ یا ۱۲۰۰ سال پیش از

مسیح در سرزمین خوارزم ظهور کرده، اهل خوارزم بوده، فعالیت تبلیغیش را در خوارزم آغاز و در باختریه دنبال کرده است. یعنی خاستگاه زرتشت در جنوب دریای خوارزم (جائی در نیمه شمالی ازبکستان کنونی) بوده و اوج فعالیت‌های موفقیت‌آمیز تبلیغیش در شرق افغانستان کنونی و غرب تاجیکستان کنونی بوده است.

انتقادهای لفظی زرتشت از کردار و رفتار کاوے‌ها، کرپن‌ها، اوسیج‌ها و گرهماها، که به‌مثابه تحریک مردم به نافرمانی از آنها بود، همه آنان را برخلاف او بسیج کرد، و برای او که در معرض کشته شدن قرار گرفته بود راهی جز هجرت در پیش نماند؛ لذا بناچار راه جنوب در پیش گرفت و در این رهگذر دراز به باختریه رسید. جام اسپه و فرش اُشتر (جاماسپ و فرشوشتر) که از یاوران کاوے و یشت اسپه (کی گشتاسپ) بودند به‌ندای انسان‌ساز او پاسخ مثبت دادند. او در باختریه مورد حمایت گشتاسپ قرار گرفت،^۱ و تا سنین بالای ۷۰ سالگی در آن نواحی به تبلیغ پرداخت. در لشکرکشی بزرگی که قبایل آریایی توریا از جانب شمال به باختریه کردند زرتشت به دست سپاهیان یک کاوے تورانی به‌نام ارجت اسپه (ارجاسپ) کشته شد. نام کشنده زرتشت را پهلوانی به‌نام برات رک‌رش نوشته‌اند.

۲. تعالیم زرتشت

زرتشت را ما «پیامبر» می‌نامیم، و تعریفی که از پیامبر داریم تعریفی است که توسط ادیان سامی (یهودیت، مسیحیت، اسلام) در ذهن ما جا گرفته است؛ لذا همراه نام زرتشت در ذهن ما شخصیتی همچون موسا و عیسا و پیامبر اسلام شکل می‌گیرد. حتی مؤلفان متأخر زرتشتی که در زمان خلافت عباسی تألیفاتی در تفسیر اوستا کردند، زیر تأثیر همین برداشت ذهنی، شخصیتی را برای زرتشت ساختند که با شخصیت اصلی او متفاوت بود و شباهت به انبیای سامی داشت. ولی زرتشت در تعریفی که در ذهن ما از «پیامبر» وجود دارد نمی‌گنجد. پیامبر در ادیان سامی مردی است که خدا پیش از آفرینش جهان تصمیم گرفته بوده که او را در زمان مشخصی از شکم مادری به دنیا بیاورد و او را پیک خاص خویش قرار داده پیام‌ها و دستورها و احکام خویش را به‌وسیله او به مردم برساند، و او حاکم اعلای مردم (پیامبرشاه) باشد. وظیفه پیامبر در ادیان سامی آن بوده که خدا را به مردم بشناساند، مردم را از خشم و قهر او بیم دهد، و به‌زور و تشر و تهدید وادار به ستایش و پرستش خدا و اطاعت از خودش کند. ذلیل و خفیف و تسلیم و فرمان‌بر بودن مردم در برابر زور و خشم و جباریت خدا و اراده

پیامبرش اساسی‌ترین بخش تعلیم پیامبران سامی است؛ و بیم همیشگی از خشم خدای زورمند زودرنج نیز پایه‌ی اصلی تعلیم پیامبران ادیان سامی را تشکیل می‌دهد. این خداشناسی در داستانهای که خبر از خشم‌آوری خدا و نابودسازی اقوام نافرمان در آتش فشان و سیل و زلزله می‌دهد بیان شده است، و در این داستانها از مردم خواسته شده که چشم و گوش بسته در فرمان پیامبر باشند. ولی - چنانکه خواهیم دید - نه خدای زرتشت اوصافی شبیه خدای ادیان سامی دارد، و نه خود زرتشت دارای اوصافی است که ما از انبیای سامی می‌شناسیم. خدای ادیان سامی یک ذات دست‌نیافتنی است ولی خدای زرتشت یک دوست است. پیامبران ادیان سامی ذاتهای مافوق بشری‌اند، ولی زرتشت یک انسان دردشناس معمولی است که مزیتش در دردشناسیش است و در تلاشش برای التیام دردهای بشر و آوردن شادی به جامعه انسانها. زرتشت هرچه می‌گوید از درون خودش برمی‌خیزد، ولی پیامبر در ادیان سامی دریافت‌کننده و رساننده پیامی است که خدا به‌توسط یک فرشته از آسمان برای او فرستاده است. پیامبران ادیان سامی با واسطه با خدایشان در ارتباط‌اند و واسطه نیز جبریل است که از آسمان می‌آید و به آسمان برمی‌گردد و پیام می‌آورد و پیام می‌برد؛ لیکن زرتشت مستقیماً با خدا که در درون او است همسخن است. خدای پیامبران سامی در یک لحظه مشخصی خودش را به‌توسط فرشته‌اش به پیامبرش می‌شناساند، ولی زرتشت خدا را با مشاهده در نظم شگفت طبیعت کشف کرده است. زرتشت نگریسته و اندیشیده و به جستجوی راههای رساندن جامعه بشری به مرحله‌ی رهایی از درد و رنجها و برخورداري از سعادت و شادزیستی برآمده، در این راه به نظم شگفت طبیعت پی برده، و نهایتاً از این راه به خداشناسی نائل شده و دانسته که اراده خدا چنان است که بشر باید برای بهزیستی و شادزیستی خویش از نظم موجود در طبیعت و خدمت بی‌منتی که آفریدگان پربرکت خدا - همچون خورشید و ماه و اختران و آب و باد و گیاه - در اختیار انسان و زندگان دیگر قرار می‌دهند سرمشق بگیرد و این نظم شگفت و خدمت بی‌منت را در زندگی جمعی خویش مورد پیروی قرار دهد. زرتشت خدا و اراده خدا را با تلاش فکری خویش کشف کرده است؛ ولی پیامبران ادیان سامی تا لحظه‌ای که برای نبوت برگزیده شده‌اند هیچ تلاشی برای شناخت خدا به‌کار نبرده بوده‌اند؛ بلکه خدا در ازل اراده کرده بوده که آنان پیامبران او باشند؛ و برای تحقق این اراده آنها را به دنیا فرستاده و از لحظه تولدشان زیر نظر خویش پرورش داده، و در لحظه مشخصی پیام خویش را برای آنها فرستاده و به آنها اطلاع داده که باید حامل پیام او برای انسانها باشند. پیام او نیز آن است که انسانها بدانند که من بشر را فقط برای آن آفریده‌ام که مرا بپرستند، چشم و گوش بسته به فرمان پیامبر

من باشند، دستورهای پیامبر مرا که دستورهای من است بی چون و چرا اجرا کنند، و فرمان هیچ حاکمی را نپذیرند و نبرند جز فرمان پیامبر من و نمایندگان و جانشینانش که به دستور من تعیین شده‌اند. پیامبران ادیان سامی از خود هیچ اراده‌ئی ندارند و اجراکننده فرمانهای اند که توسط وحی به آنها ابلاغ می‌شود، ولی زرتشت اراده خدا را با تلاش و جستجو و همچنین مطالعه در نظم طبیعت کشف کرده، و با اراده خودش تصمیم گرفته که دیدگان انسانها را بر روی حقایقی بگشاید که باعث شادی در زندگی این جهانی و نیک فرجامی در زندگی اخروی است. برترین نشانه ایمان در ادیان سامی دوست داشتن خدا است؛ دوست داشتن خدا در دوست داشتن پیامبر و اعضای خانواده اش (اهل بیت نبی) نمود می‌یابد؛ و دوست داشتن پیامبر آن است که انسان مؤمن همه وجودش - هم جانش و هم مالش - را در اختیار پیامبر قرار دهد. اما برترین نشانه ایمان در دین زرتشت «پندار و گفتار و کردار نیک» است که در راه شادی و خوشی انسانها به کار گرفته شود. وظیفه انسان در ادیان سامی عبادت خدا است که به توسط نماز و روزه و حج انجام می‌گیرد، و وظیفه انسان در تعالیم زرتشت آن است که پندار و گفتار و رفتار نیک داشته باشد. پیام اصلی دین نزد پیامبران سامی آن است که انسان باید تلاش کند تا به وسیله ستایش شبانه‌روزی خدا (ذکر الله) از خشم خدا در امان بماند و محبت خدا را جلب کند، و پیام اصلی زرتشت آن است که انسان وظیفه دارد که وسائل شادی و آسایش و آرامش دیگران را فراهم سازد. در ادیان سامی آنچه خشنودی خدا را باعث می‌شود عبادت ذلیلانه است، و در تعالیم زرتشت آنچه خشنودی خدا را باعث می‌شود نیک‌اندیشی و نیک‌رفتاری و نیکوکاری به هدف آبادسازی جهان است. پیامبران سامی آمده بودند تا مردم را عبادتگزار خدا و فرمان‌بر خودشان کنند؛ و زرتشت برپا خاسته بود تا مردم را خدمتکار یکدیگر کند. هدف تعالیم انبیای سامی ساختن آخرت است، و هدف تعالیم زرتشت ساختن دنیای کنونی است. در ادیان سامی «دنیا مردار است و طالب دنیا سگِ مردار خوار» (الدنیا جیفه و طلبها کلاب)؛ ولی اساس و پایه و مایه تعالیم زرتشت تبلیغ برای دنیا سازی و شادزیستی است.

از این رو نباید زرتشت را در ردیف پیامبرانی قرار داد که در ادیان سامی شناخته‌ایم. نمی‌توان صفت «پیامبر» به مفهومی که از ادیان سامی آمده است را برای شخصیتی چون زرتشت به کار برد. زرتشت نه غیب‌دان است، نه معجزه‌گر است، نه معصوم است، نه مافوق بشر است، نه با ادعای اینکه «ولی امر انسانهای روی زمین است» است طالب اطاعت چشم و گوش بسته مردم از خودش است، نه خواهان نابودی مخالفان خویش است، نه طالب فرود

آمدن خشم خدا بر مخالفان خویش و شکنجه‌های آن‌چنانی برای آنها است، و نه تبلیغ‌گر جهاد و کشتار انسانها است. هیچ‌کدام از صفتهای انبیای سامی بر زرتشت تطبیق نمی‌کند. پیام زرتشت به بیانِ امروزی، «نفی مطلقِ جهاد برای گسترش دین و سلطه» بود. از این نظر، زرتشت در نقطهٔ مقابل پیامبران ادیان سامی قرار می‌گیرد که اساسی‌ترین تعلیمشان جهاد برای گسترش دین و گسترش سلطهٔ پیروانشان در جهان بود.

چنانکه پیشتر گفتیم، جنگهای دنیای باستان عموماً جنگهای دینی زیر پرچمِ ایزدان بود. مردم جامعه که در اثر تلقینهای رهبران دینی به شدت مرعوب بلایای آسمانی بودند به مجریان چشم و گوش بستهٔ فرمانهای حکومتگران و رهبران دینی تبدیل شده بودند و با صدور فرمان جهاد در راه خدا در لشکرکشیهای تجاوزگرانه شرکت می‌کردند و به قصد آنکه مردم اطراف را به اطاعت فرمان‌روای خویش در آورند و باورهای دینی رهبران خویش را بر آنها تحمیل کنند با جان و دل مردم را کشتار و غارت می‌کردند. آنچه بهانهٔ جنگها را به دست امیران توسعه طلب می‌داد چندگانگی خدایان و اختلاف باورهای دینی بود که به تبع آن هرکدام از رهبران دینی سیاسی گمان می‌کرد که باورهای که خودش دارد درست و باورهای دیگران باطل است. چنین توهمی هزاران سال بر جوامع بشری - به‌ویژه در میان‌رودان و مصر و عیلام - حکمروایی می‌کرد و جنگهای جهادگرانه به‌راه می‌افکند و ویرانیه‌ها و کشتارهای دسته جمعی را به دنبال داشت.

زرتشت مصلحی روشن بین و انسان دوست، و نخستین کس در جهان بود که به این حقیقت توجه نمود که اساس اختلافهای جوامع، و ستیزها و جنگها و ویرانیه‌ها، همانا چندگانگی الوهی و دینی است؛ و با اندیشهٔ از میان برداشتن اختلافات دینی و نزدیک کردن باورهای انسانها، و به‌آرزوی آشنا کردن بشریت با اصول پسندیدهٔ اخلاقی مورد اتفاق همگان، نهضتی عظیم به‌راه انداخت که نه تنها در جهانِ زمان او بلکه تا دهها سده پس از او بدیع و منحصر به فرد بود. او که - به گفتهٔ خودش - مردی سخن‌ور و شیرین بیان بود،^۱ تأکید نمود که در جهان یک خدای واحد نادیدهٔ آسمانی وجود دارد که آفریدگار و پروردگار و مهرورز و مردم‌دوست و کردگار است؛ و جز او هرچه را که مردم تحت نام خدا می‌پرستند و به نام آنها جنگها به‌راه می‌افکنند، دیوان مردم‌فریب و جنگ‌افروزند که آبادی‌ها را به ویرانی، و بشریت را به درد و رنج و تباهی می‌کشاند. آنچه جنگها را به‌راه می‌اندازد روح خبیثی به نام «انگر منیو» است که در انسان لانه کرده است و او را تحریک به سلطه‌طلبی و

جنگ و خون‌ریزی می‌کند.

پیشتر گفتیم که اقوام آریایی خدایانشان را با لقبهای آهور و دیو خطاب می‌کردند و بعدها آهور خدای مورد پرستش اقوام ایرانی و دیو خدای مورد پرستش آریان مهاجر هند شد. آهور برای ایرانیان صفت مجرد ایزدان آسمانی بود که به مرور زمان به یک خدای یگانه تبدیل شده بود. چنین امری در میان همه اقوام جهان وجود داشته و زمانی که بعضی از جوامع بشری به باور توحیدی رسیدند خدای هر کدام از اقوام یکتاپرست همان صفت مشترک خدایان دیرینه بود که به صورت خدای واحد درآمد. اله در روزگاران دور صفت مشترک خدایان مختلف قبایل عرب بود، و هر کدام از خدایان عرب یک اله بود که معرفه اش *أله* می‌شد. این لفظ به مرور زمان به شکل «الله» درآمد. بتخانه‌های عرب عموماً «بیت الله» (خانه الله) نامیده می‌شدند، و عربها خدایانشان را با خطاب «اللهم» (ای الله‌ها) مورد خطاب قرار می‌دادند. به تدریج الله به خدای مجرد آسمانی تبدیل شد، سپس به دنبال تحول در فکر دینی عرب و گسترش مسیحیت در نواحی شمالی عربستان و به دنبال آن ظهور اسلام، الله به خدای آسمانها و زمین و آفریدگار یکتا مبدل شد که پیامبرانش را فرستاده بود تا راه رستگاری را که پرستش خدا و فرمان‌بری از پیامبر بود به انسانها نشان دهند.^۱

زرتشت اعلام کرد که خدای حقیقی جهان «اهورمزدا» است که آفریدگار و پروردگار و کردگار و کارساز و توانا است، و دیگر هر چه خدا نامیده می‌شود دیو و دشمن بشر است، و کسانی که با ادعای نمایندگی آنها به مردم فرمان می‌دهند سلطه‌جویانی مردم‌فریب‌اند. او اعلام نمود که اهورمزدا و سپننه منیو (منش مقدس) و وهومنه (منش نیک‌اندیشی) و آرتنه (منش عدالت) او را برای راهنمایی بشریت به سوی رستگاری برگزیده و به او مأموریت داده‌اند تا پیامهای نجات‌بخش را به همه مردم روی زمین برساند و راه هدایت را به همه نشان دهد، دشمنیها و جنگها و ویران‌گریها و تجاوزها را از جهان براندازد، و برادری و همزیستی و صلح و امنیت و آرامش را در جامعه برقرار بدارد. او با بینش عمیقی که نسبت به واقعیت‌های جامعه داشت دریافته بود که خیر و شر و نیک‌اندیشی و بداندیشی خصلتهای ذاتی انسان است که با انسان زاده شده است؛ و با این دریافت کوشید که کلیدی بیابد برای گشودن قفل این تضادی که در درون انسان نهفته بود، و بر آن شد که با معرفی خیر و شر دیده‌های انسانهای نیک‌اندیش را بر روی حقایق بگشاید و آنها را به راه خیر افکنده از راه شر برحذر بدارد. او پیامهایش را به این نحو به گوش مردم می‌رساند:

۱- در بخش نخست کتاب دوم این مجموعه به تفصیل در این زمینه سخن خواهد رفت.

اینک من می خواهم سخن بگویم. شما که نزدیک اید و شما که دورید، اگر خواهان تعلیم گرفتن اید گوش فرادهید و نیک بشنوید. اینک همه شما اینها را که من می گویم به خاطر بسپارید. از این پس بدآموزان و دروغ پردازان با فساد کاریهای گفتاری و عقیدتی شان زندگی مردم را به تباهی نتوانند کشید.

من درباره آن دو گوهر همزادی سخن می گویم که در آغاز آفرینش پیدا شدند. آن یک که فضیلت بود به دیگری که دشمنش بود چنین گفت: «اندیشه و عقیده و آموزش و گفتار و رفتار و انفس و ارواح من و تو هیچ گاه با هم توافق نخواهند داشت».

من از چیزی سخن می گویم که اهور مزدا در این زندگی به من آموخته است. هر که از شما آنچه را که من می اندیشم و اعلام می دارم به کار نیندد در زندگیش همچنان رنج خواهد کشید. من از چیزی سخن می گویم که برای زندگی بهترین چیز است... من از چیزی سخن می گویم که آن ذات اقدس به من یاد داده است، و آن همانا سخنی است که سعادت جاویدان را برای انسانهای میرنده دربر دارد. من درباره آن ذاتی سخن می گویم که برترین ذات است، و او را می ستایم.^۱

اینک سخن می گویم با کسانی که گوش شنوا دارند درباره آنچه که انسان خردمند باید به خاطر بسپارد، و اهور و وُهومنه را بستاید؛ می خواهم درباره رحمتی که مشمول فروغ ایزدی است سخن بگویم - آن رحمتی که شامل حال کسانی می شود که خردمندانه بیندیشند و راستی پیشه کنند. بشنوید با گوشهایتان بهترین چیزها را. به آنها با دیدگان روشن بین ذهنتان بنگرید تا پیش از آنکه فرجام بزرگ فرارسد هر کدامتان بتوانید تصمیم درست را در انتخاب میان دوراه اتخاذ کنید و راهی را برگزینید که سعادت و خوشبختی در آن نهفته است.

اینک آن دو گوهر نخستین که همزاد بودند و در درون انسان پدیدار شدند یکی بهترین و دیگری بد بود در پندار و گفتار و رفتار. و بین این دو آن کس که خردمند است راستی را برمیگزیند ولی آنکه نادان است چنین نمی کند. و چون این دو گوهر در آغاز به هم برآمدند، زندگی و مرگ را ایجاد کردند؛ سرانجام، بدترین حیات برای پیروان دروغ خواهد بود و بهترین منش برای پیروان راستی. از این دو گوهر آن یک که خواهان دروغ بود بدترین کردار را برگزید؛ و آنکه بهترین گوهر بود و از آسمانها جامعه نستوهی بر تن داشت راستی را برگزید. و چنین اند همه کسانی که با کردار

شایسته خواهان خشنودی اهورمَزدا باشند. در میان این دو گوهر همزاد، دیوها راستی را برنگزیدند، زیرا وقتی با هم شدند به هوس هوش رُبا مبتلا گشتند و بدترین پندار را برگزیدند، و خشمگینانه جمعیت آراستند تا جهان بشریت را به تباهی و فساد بکشانند.^۱

شاید زرتشت نخستین انسان روی زمین و عرصه تاریخ باشد که به حقیقت متضاد بودن سرشت بشری پی برده بود و درصدد حل این تضاد به قصد خوشبخت کردن انسانها برآمد. ما در جهان باستان، دیگر هیچ اندیشمندی را نمی شناسیم که این گونه تعریف روشنی از سرشت انسانی و از خیر و شر ارائه داده باشد. در سروده های او، همان گونه که اهورمَزدا و وُهومَنه و آرته در ضمیر انسان جای دارند، خیر و شر نیز بخشی از ذات بشر است. اما انسان بافضیلت آن است که بتواند خویشتن را از سرشت شر برهاند و از سرشت خیر پیروی کند. به عبارت دیگر، از نظر زرتشت، تلاش برای دستیابی به سعادت همانا جدال با خویشتن و بریدن از بخشی از وجود خویشتن است که همان صفت انگرَمَنیو (اهری من) باشد.

این جنبه از تعالیم زرتشت ستون اصلی بنیان تربیت اخلاقی ئی است که او در سروده های خویش برپا داشته است. ما به دشواری می توانیم اندیشمند دردشناس دیگری را در جهان باستان بیابیم که اخلاق را این گونه واضح و روشن تعلیم داده باشد. زرتشت ابتدا انسان را به آن گونه که هست (موجودی باشعور خودآگاه اندیشه ور، و ترکیبی از خصلتهای خیر و خصلتهای شر که سرشتی او است) تعریف کرد، آنگاه کوشید که تعریف دقیقی از انسان به آن گونه که باید باشد ارائه دهد، و به انسانها بیاموزد که چه گونه باید از خصلتهائی که باعث رنج اندر هید و به خصلتهائی که باعث سعادت اند دست یافت.

ما وقتی گائَه را مطالعه می کنیم زرتشت را انسانی می یابیم که برای رنجهای بشریت به شدت رنج می کشد و همواره در تلاش است که راهی برای پایان دادن به بدبختیهای مردم بیابد و به آنان نشان دهد و همگان را به رستگاری برساند. و چون می داند که این کار مشکل از عهده یک انسان یا حتی یک گروه از انسانها بر نمی آید، همواره دست دعا به درگاه آفریدگار بلند می کند و از او مدد می طلبد، و در عین حال از او می خواهد که این همه بدبختی و نابسامانی و جنگ و خونریزی و فساد را که در جهان وجود دارد و آسایش و آرامش را از مردم سلب کرده است از بین ببرد. او احساس می کند که وظیفه دارد بشریت را از این فلاکتها برهاند، ولی چنین توانی را در خودش سراغ ندارد، و می بیند که زورمندان (کاومنها،

کرپنها، اوسیحها، گرهماها) با همه توانشان با او مخالفت می‌ورزند، و یآوری از میان انسانها برای خودش نمی‌یابد؛ و برای همین هم وی را در سروده‌هایش می‌بینیم که همواره در اندیشه یافتن راهی برای انجام مأموریت خویش است و از تنهایی و بی‌یآوری رنج می‌کشد. او در یکی از سروده‌هایش خطاب به اهورمَزدا (درواقع، خطاب به درونِ خویشتن) چنین می‌گوید:

به کدام سرزمین رو کنم، به کجا پناه برم از دست این زورمندانِ پیروِ دروغ، از دست این مردمی که با من بی‌انصافی می‌کنند؟ هیچ کدام از آنها روی خوش به من نشان نمی‌دهد. پروردگارا! من باید به چه وسیله‌ئی خشنودی تو را به دست بیاورم؟

پروردگارا! من نیک می‌دانم که به تنهایی توان انجام هیچ کاری را ندارم، زیرا فقط اندک شماری از مردم با من‌اند. من از تو - پروردگارا - می‌خواهم که مرا چنان یآوری کنی که یک دوست نسبت به دوستش می‌کند. به وسیله‌ آرتَه به من بیاموز که راه رسیدن به وهومن را چه‌گونه باید پیمود.

پروردگارا! وقتی پیروانِ دروغ در صدد آزار رساندن به من برمی‌آیند، به جز اندیشه نیک اعطایی تو و فروغ روشن‌گر تو چه کسی یاور و پشتی‌بانِ مردی چون من خواهد بود؟ در این تنهایی و بی‌کسی فقط توئی - پروردگارا - که دست مرا می‌گیری و به راه درست رهنمون می‌شوی.^۱

او احساس می‌کند که وظیفه هدایت بشر به سوی خوشبختی به‌وی سپرده شده است. لذا در پرسشی که از زبان روح هستی از درون خویشتن می‌کند خطاب به اهورمَزدا می‌گوید که تو مرا برای بشریت آفریده‌ای؛ و از او می‌خواهد که در این راه یاور و راهنمایش باشد:

گئوش اُرَوَن (روح هستی) به درگاه تو استغاثه کرد که مرا چه کسی آفریده و به چه منظوری آفریده است؟ زورمندانِ خشونت‌ورز به من تعدی می‌کنند. پروردگارا! من جز تو چوپانی ندارم؛ مرا به چراگاه شایسته رهنمون باش.^۲

زرتشت در عین آنکه شدیداً از کاوَم‌ها و کرپنها و اوسیح‌ها و گرهماها بیزار می‌جوید در صدد است که به آنها، به همه زورمندانِ پیروِ دروغ و فریب، بیاموزد که رستگاری در پیروی از راستی و نیک‌اندیشی است. او تصریح می‌کند که اگر از آنها بیزاری می‌جوید نه از سرِ کینه و دشمنی بلکه از سرِ خیرخواهی است؛ زیرا خواهان نیک‌زیستی برای همگان است:

پروردگارا! من از تو می‌پرسم، به من بگو که در میان آنهائی که مورد خطاب من‌اند

۱ - یَسَنَه ۴۶ / ۱ - ۲ و ۷.

۲ - یَسَنَه ۲۹ / ۱.

کدامشان دوست دار راستی و کدامشان پیرو دروغ است! دشمن در کدام سو است! آیا پیرو دروغ که خواهان رحمت تو نیست دشمن است؟ چرا او چنین است؟ آیا باید او را دشمن پنداشت؟^۱

زرتشت را در سروده‌هایش دارای یک مأموریت جهان‌شمول می‌بینیم که خود را نجات‌بخش بشریت معرفی می‌کند و به‌همه اقوام جهان نظر دارد. انبیای دنیای کهن عموماً توسط خدای قبیله‌یی‌شان برای نجات قوم و قبیله خودشان مبعوث شده بودند، و نه تنها هدفشان فقط رستگاری قوم خودشان بود بلکه خود و خدایشان با خدایان و قبایل پیرامونشان دشمن بودند و نابودی آنها را می‌خواستند. موسا که توسط خدای بنی اسرائیل برگزیده شده بود تنها وظیفه‌اش رستگاری قوم اسرائیل از بردگی فرعون مصر و کوچاندن آنها به جای دیگری بود که در آزادی بزیند؛ و نه تنها رستگاری اقوام دیگر را در نظر نداشت بلکه - چنانکه در جای خود خواهیم دید - به‌همه اقوام روی زمین به‌دیده دشمن درخور نابودی می‌نگریست، و حتی همزیستی با اقوام غیراسرائیلی را برای قوم خودش که پیروان بهوه - خدای اسرائیل - بودند ممنوع کرده بود. تلاش جهادگرانه برای تصرف سرزمینهای اقوام بیگانه و نابودسازی اقوام بیگانه اساس تعالیم موسا را تشکیل می‌داد، و آن را در جای خود خواهیم خواند. ولی در هیچ جای گاته نمی‌بینیم که زرتشت در یک مورد هم برای رستگاری قبیله خودش - اسپیتامه - دعا کرده یا سخن گفته باشد، یا خطاب به آنان گفته باشد که من برای رستگاری شما مبعوث شده‌ام؛ بلکه در همه جا خطابش به مردم سراسر گیتی است، و خواهان آن است که همه مردم روی زمین به آهور روی آورند و از دیو دور گردند، تا ستیز و اختلاف و جنگ از میان برود و همه بشریت در آرامش و آسایش به سر ببرند.

بیشتر سروده‌های زرتشت حالت یک گپ گفت (مونولوگ) دوستانه با آهورمَزدا دارد. خدا در سروده‌های او نه یک پادشاه قهار جبار منتقم خشم آور پرزور، بلکه یک دوست بسیار دان و مردم‌دوست و مهرورز است. او وقتی خدا را مورد خطاب خویش قرار می‌دهد و از او یاری می‌طلبد که بتواند مردم را به راه نیکی و راستی رهنمون شود چنان با خدا سخن می‌گوید که انگاری یک دوست در برابر یک دوست نشسته است و با او مشورت و نزد او گلایه می‌کند. او وقتی با خدا سخن می‌گوید انگاری خدا در درون خود او است، و او در حقیقت با ضمیر خودش و درون خودش سخن می‌گوید، و در تلاش است تا راهی موفقیت‌آمیز برای اصلاح جامعه و برطرف کردن کژیها بیابد:

پروردگارا! آیا می توانم از تو بخواهم که به من به عنوان یک دوست آنچه را که شایسته است به من بیاموزی و دوستانه راه درست را به من نشان دهی تا از وُهومَنه (اندیشه نیک) پیروی کنم و وجودم مالا مال از عشق و محبت گردد؟ تو، پروردگارا، که از اعماق روح همگان خبر داری؛ تو که پدیدآورنده راستیها و نیکیهائی.^۱

پروردگارا! تو را فرامی خوانم، تو نیز به ندای من توجه کن و همان گونه که یک دوست به دوست خودش یآوری می رسانی به من یآوری برسان. به من بیاموز تا آن گونه که شایسته و بایسته است از نیک اندیشی (وهومنه) برخوردار شوم.^۲

پروردگارا! به ما بگو و با زبان خودت به ما بفهمان که فرجام نیکوکاران چه خواهد بود، تا من بتوانم همه مردم روی زمین را به راه تو درآورم.^۳

من که قلبم را ناظر بر روح خویش قرار داده ام، و با نیک اندیشی یکی شده ام، و به خوبی می دانم که هر کار نیکی را اهورمَزدا پاداش خواهد داد، هر چه در توان دارم را در راه آموزش به انسانها برای پیروی از راستی و عدالت به کار خواهم گرفت.^۴

پروردگارا! آیا به زبان خودت و از عمق روح خودت به من یاد خواهی داد که چه گونه می شود برای همیشه راه راست و نیک اندیشی را در پیش گرفت؟^۵

پروردگارا! تو به نیکان گوهر فضیلت داده آنان را به نیروی تقوا و راستی آراسته ای، ولی بدکاران را خوئی آتشین است؛ و این دو از یکدیگر متمایزند. همه کسانی که گوشی شنوا دارند این حقیقت را درک خواهند کرد و به راه تو در خواهند آمد.^۶

برخلاف ادیان سامی که پیامبرشان بی اراده و تصمیم خودش از جانب خدای قومی شان برگزیده می شود و خدا در نخستین پیامش خویشتن را به او می شناساند و همچون یک پادشاه زورمند و فرمانده مطلق به او فرمان می دهد (و این را در جای خود درباره موسا و یهوه خواهیم دید)، در سروده های زرتشت می بینیم که او در تلاش برای یافتن حقیقت و منشأ نیکی، از راه مکاشفه درونی، در ژرفای ضمیر خویش به ساخت خدا نائل شده است. این موضوع را او چند

۱- یسنه ۴۴/۱-۲.

۲- یسنه ۴۶/۲.

۳- یسنه ۳۱/۳.

۴- یسنه ۲۸/۴.

۵- یسنه ۲۸/۱۱.

۶- یسنه ۴۷/۶.

جا در گانه تکرار کرده است:

پروردگارا! هم‌آنگاه که تو را در ضمیر و اندیشه خویش درک کردم دانستم که آغاز و پایان همه هستی تویی. چون با دیده دل به تو نگریستم تو را منشأ خیر مطلق (پدر و هومنه) یافتم. دانستم که تو آفریدگار روح هستی (گئوش ارون) و دادار حقیقی و آفریدگار عدالت (آرته) و داور کردارهای مردم جهان‌ای. دانستم که نیک‌اندیشی و نیک‌منشی (هومنه) را تو به کسانی عطا می‌کنی که در تلاش‌اند تا با کردارهای نیکشان تو را خشنود سازند.^۱

پروردگارا! آن روز فرخنده کی فرا خواهد آمد که جهانیان به سوی راستی و پاکی روی آورند، و خیرخواهان رستگاری بخش با تعالیم بخردانه خویش مردم را به سوی سعادت و نیک‌فرجامی رهنمون شوند؟ نیک‌اندیشی (و هومنه) چه وقت به سوی همگان روی آور خواهد شد؟ پروردگارا! من یقین دارم که تو چنین روزی را خواهی آورد.^۲

چنین شناختی از خدا ناشی از یک پرسش اساسی است که زرتشت از خویشتن کرده بوده است، و آن همانا این پرسش است که هدف از خلقت انسان چیست، انسان برای چه به این دنیا آمده است، و هدف غایی زندگی بشر چیست؟ این همان پرسشی است که زرتشت در سرودهای یسنه ۴۴ در یک گپ گفت (مونولوگ) که با اهورمزدا - و در واقع با خویشتن - داشته از اهورمزدا پرسیده است.

در تعالیم زرتشت موضوعی وجود دارد که در هیچ کدام از دینهای دیگر دیده نمی‌شود؛ و آن تقدس بخشیدن به آفریدگان خوب و مفید اهورمزدا و ستایش آنها است. در اوستا ما سرودهایی را در ستایش خورشید، ماه، اختران، رودخانه و آب، درخت، کوه، آتش و دیگر پدیده‌های طبیعی و حتی جانوران اهلی سودمند می‌یابیم. این پدیده‌ها در تعالیم زرتشت به صورت جلوه‌های اراده آفریدگار مطرح‌اند و ستایش از آنها در حقیقت خویش ستایش اراده اهورمزدا، و به بیانی دیگر ستایش ذات اهورمزدا است. اینها ایند که ادامه حیات بشر را به اراده اهورمزدا ممکن ساخته‌اند؛ پس اینها نعمتهای آفریدگارند و نیک‌اند و شایسته ستایش‌اند:

زمین را می‌ستائیم که ما را با بردباری بر پشت خویش حمل می‌کند. زنان را

۱ - یسنه ۳۱/۷ - ۹.

۲ - یسنه ۴۶/۳.

می ستائیم ای اهورمَزدا که از آن تو هستند که زاینده مایند و باراستی و ایمانشان و با تلاش و کارشان و با فداکاریهایشان فرزندان نیکوکار و راست کردار می پرورند. آبهای فروریزنده از بالا و آبهای چشمه ساران و آبهای روان و آبهای ایستار می ستائیم که خدای بزرگ برای ما فرستاده است و مظهر پاکی و نیکی اند و به ما خدمت می کنند و برای ما همچون مادران زاینده اند. همه مظاهر نیکوئی را می ستائیم و به همه نیکیها و نامهای نیک نماز می بریم زیرا آفریدگان خدایند، و با ستایش اینها تو را می ستائیم و در پیشگاه تو نماز می بریم ای خدای بزرگ، و با ستایش اینها خویش را با تو یکی می کنیم و نیایشهایمان را به تو تقدیم می داریم. گاوان زاینده و شیرده را می ستائیم. کودکان زیبای شیرخواره را می ستائیم. همه آنها را که مردم را در تنگیها دستگیری می کنند و همچون آبها بخشنده و نیکی کننده اند را می ستائیم.^۱

ستایش مظاهر هستی شبیه سروده بالا در اوستا بسیارند. انسان وقتی این ستایشها را می خواند به یاد این سخن سعدی شیرازی می افتد که «به جهان خرم از آن ام که جهان خرم از او است؛ عاشق ام بر همه عالم که همه عالم از او است». سعدی از آن رو عاشق همه جهان است که همه جهان جلوه اراده خدا است؛ او که مسلمان ایرانی است چنین عقیده ای را در عمق روح و وجدان خویش یافته و به تحقیق آن را از روزگاران دوری به ارث برده و سپس بر زبان آورده است. ستایش پدیده های طبیعی در آئین زرتشت زیباترین جلوه توحید او است که همه چیز را نشأت گرفته از خدا می بیند و او را منشأ همه نیکیها و خوبیها و راستیها و خوشیها می داند. همه پدیده های طبیعی را خدا آفریده و به تسخیر بشر در آورده تا بشر توسط آنها به سعادت و خوشی دست یابد و آفریدگار را بهتر بشناسد و او را بستاید که این همه نعمتها را به او ارزانی داشته است. این پدیده ها نیز چونکه آفریدگان نیک آفریدگاران باید ستایش شوند و از راه آنها به ذات آفریدگار پی برده شود، زیرا تجلی ذات آفریدگار را در همه چیز می توان دید.

زرتشت را در خلال گاته انسانی می یابیم که نه تنها به انسانها بلکه به همه آفریدگان عشق می ورزد، و نه تنها برای انسان بلکه برای همه موجودات روی زمین خواهان آسایش است. او انسان را موجودی خیرگرا و شریک می داند و تصریح می کند که انسان ذاتاً نیک اندیش و عدالت گرا است.^۲ این درست برخلاف تعالیم ادیان سامی است که انسان را ذاتاً شرگرا و خیرگریز می دانند. خیرگریزی و شرگرایی انسان در ادیان سامی با نخستین

۱ - پسنه ۳۸ سراسر.

۲ - پسنه ۴۷/۴.

انسان یعنی آدم ظهور می‌یابد. خدا روزی که آدم را آفرید به او گفت که به سخنان شیطان گوش ندهد که شیطان دشمن او است. و به او گفت که از میوهٔ یک درخت مشخصی نخورد. ولی آدم در عین حالی که در باغ خدا و نزدیک خدا می‌زیست هم به سخن شیطان گوش داد و هم از آن میوه خورد و در نتیجه مورد خشم خدا قرار گرفت. در ادیان سامی تا زمانی که یک پیامبری بر سر مردم بود و مردم از او می‌ترسیدند، ناگزیر از بدی دوری می‌کردند، ولی همینکه فرصتی می‌یافتند یا همینکه پیامبرشان از دنیا می‌رفت به‌روال سابقشان برمی‌گشتند. خیرگری و شرگرایی در ادیان سامی خصیصهٔ ذاتی انسان است، ولی نزد زرتشت انسان ذاتاً خیرگرا و شرگیز است. در تعالیم ادیان سامی دستور داده شده که انسانهای شرگرا (کسانی که خدای خودی را نمی‌پرستند و مطیع پیامبر زمانه نیستند) را نابود کرد تا شر از میان برود؛ ولی در تعالیم زرتشت باید عوامل و مسببات شر را از میان برد و مردم را با خیر و شر آشنا کرد، آنگاه شر از میان خواهد رفت و خیر گسترش خواهد یافت، و کسانی که از خودبیگانه شده و به شر گرایش یافته‌اند وقتی خیر را شناختند گرایش به خیر خواهند یافت.

زرتشت اساس تعالیمش را بر روی محبت به آفریدگان اهورمزدا بنا نهاد و مسئولیت اول و آخر انسان را همزیستی مسالمت‌آمیز با هم و حمایت رودخانه و کشتزار و درخت و جانوران اهلی (ستوران) اعلام کرد، و بنابر آن هرگونه تعدی به انسان و حیوان و محصولات و آبادیها را شدیداً نکوهیده آنها را کردار کسانی نامید که از دیوها فرمان می‌برند تا خوشی را از مردم بگیرند و جهان را فاسد کنند.^۱ از آنجا که کاویان در تلاشهای گسترش طلبانه‌شان درگیر جنگهای همه‌جانبه با هم بودند و این جنگها ویرانیها و رنجها برای مردم به‌دنبال می‌آورد، او نوک پیکان حمله را متوجه کاووها، کرپنها، گرهماها و اوسیجها کرد که به عقیدهٔ او روح خرد مردم را به بند کشیده بودند و با به‌راه انداختن جنگهای تجاوزکارانه و ویران‌گر، امنیت را در جامعه از میان برده آرامش را از انسانها گرفته چارپایان را نابود کرده و کشتزارها را به‌ویرانه مبدل می‌ساختند.^۲

او به قصد براندازی آداب و رسوم خشن موجود با همهٔ مظاهر دینی روز به مبارزهٔ لفظی و تبلیغی برخاست و مراسم عبادی آریان را که با میگساری و پایکوبی و نعره‌های مستانه و ذبح حیوانات قربانی برای خشنودی خدایانشان همراه بود کردارهای جاهلانه، و قربانی حیوانی را تبهکاری و اعمال ستمگرانه و نابودکنندهٔ حیوانات سودمند نامید و مورد حملات شدید

۱- یسنه ۳۲، بندهای ۳- ۱۲.

۲- یسنه ۱۸/۹، یسنه ۱۳/۳۲- ۱۵، یسنه ۲۰/۴۴، یسنه ۱۱/۴۶.

لفظی قرار داده گفت که این اعمال خشم آفریدگار را برخواهد انگیخت. او همچنین کسانی که در برابر انسانهای مسالمتجو سلاح برمی کشند و به جنگ برمی خیزند و کشتزارها و آبادیها را تباہ می کنند را پیروانِ دیو و دروغ نامید و تأکید کرد که اینها گمراهانی اند که با این کارهای جاهلانه از دیوها یاری می طلبند و بر سر حصول متاع دنیایی آبادیها را ویران می کنند و انسانها را به خاک و خون می کشند. او گفت که کسانی که جنگ می افروزند و آبادیها را تباہ می کنند مردمی نابخردند که با کردارهای ناروایشان گشوش اُرُونَ (روح هستی) را به فریاد درآورده اند.^۱ او که به مفاسد میگساری و مستی واقف بود ضمن تحریم کردن نوشابهٔ مستی آور و زائل کنندهٔ هوش انسان، تأکید کرد که کسانی که نوشابهٔ مستی آور می نوشند و برای خشنودی دیوها و خدایان دروغین به پایکوبی می پردازند و همراه با خروشهای مستانه خون جانوران را به قصد تقدیم به خدایان دروغین بر زمین می ریزند، دیواپرستانی اند که از نیکی دوری می جویند و به بدی می گرایند.^۲

به عقیدهٔ زرتشت، مردم ذاتاً گرایش به نیکی دارند و از بدی بیزارند؛ و اگر بدآموزیهای رهبران مردم فریب و مدعیان دروغین نمی بود همه درست کردار و آشتی جو و مهرپرور می شدند و با تاب و توانشان در راه آبادانی جهان می کوشیدند. وی تصریح می کند که شر و بدی نه متعلق به جهان انسانها بلکه از آن اقلیم هفتم و خوانیرث است که اقلیم دیوها است، و دیوها این شر و بدی را گسترانده مردم را با وعدههای دروغین و فریبا شیفتهٔ متاع دنیایی کرده در دلهایشان آرزوی جاودانگی نهاده اند و به این وسیله به دست این فریبخوردگان خشونت می پراکنند و جهان را به تباہی می کشانند و درد و رنج را برای بشریت می آورند.^۳

به گفتهٔ او آنچه مردم را از فطرت خویش بیگانه می سازد نیروی دیومنشی است که به درون انسانهای کج اندیش حلول می کند و آنها را به دیوهای خشم آور و تبہکار و آزمند و کینه ورز مبدل می سازد.^۴ این نیروی دیومنش که «انگرمَنیو» (منش خبیث) نام دارد از آغاز آفرینش با بشر زاده شده؛ همان گونه که «سپنتَه مَنیو» (منش مقدس) نیز با او زاده شده است.^۵ انگرمَنیو همواره انسان را به سوی بدی و فساد سوق می دهد، و سپنتَه مَنیو او را به طرف نیکی

۱- یسنه ۳۲/۳-۱۶. یسنه ۴۴/۲۰.

۲- یسنه ۳۲/۱۳ و ۱۴. یسنه ۴۷/۱۰.

۳- یسنه ۳۰/۶. یسنه ۳۲/۵. یسنه ۳۳/۳.

۴- یسنه ۴۹/۴.

۵- یسنه ۳۰/۲-۳.

و عدالت رهنمایی می‌کند. انسان خردمندی که از سپَنته مَنیو پیروی کند و نیکوکاری پیشه سازد و با کار و کوشش خود جهان را آباد کند، خدا از او خوشنود می‌شود و در این زندگی شادی و در زندگی اخروی خوشبختی ابدی به او عطا خواهد کرد؛ ولی بی‌خردی که تابع آنگر مَنیو شود و با پیروی از فرمان دیوها بدکرداری پیشه کند و امنیت و آرامش مردم را از بین ببرد، در این زندگی به درد و رنج و در آخرت به رنج جاویدان گرفتار خواهد آمد.^۱ و تأکید می‌کند که نیک‌فرجامی و شادی ابدی برای کسی است که نیکی و شادی را برای همگان خواهد.^۲ یعنی کسی که در صدد نشان دادن راه راست و درست به دیگران و خواهان شادی و نشاط دیگران و در تلاش خوشبخت کردن دیگران باشد بهترین فرجامها را خواهد داشت.

آنچه در تعالیم زرتشت توجه محققان را به خود جلب می‌کند آنکه او - برخلاف انبیای سامی - خودش را اصلاح‌گر و احیاکنندهٔ ادیانِ قبیله‌یی موجود اعلام نمی‌کند، بلکه با باورهای موجود به مبارزه برخاسته و به جای آنکه در صدد پالودن آنها باشد در تلاش براندازی آنها است، و مجموعهٔ تعالیمی که ارائه می‌کند برای جوامع اطراف او تازگی دارد. انبیای سامی در هر جامعه‌ئی که بودند دنباله‌روانِ پیامبرانِ قبیله‌یی خودشان بودند، و می‌کوشیدند که آن دسته از تعالیمی که کهنه و فرسوده شده بود را اصلاح کنند و به صورتی مقبول ارائه دهند که با زندگی جامعه در زمان آنها سازگار باشد. مثلاً موسا در بنی اسرائیل دنباله‌رو یعقوب و اسحاق و ابراهیم بود. بعدها در قبیلهٔ او عیسا آمد تا دین موسا را از آلايشها بزدايد و تعالیم موسا که در کتاب دینی یهود بود اساس دین او را تشکیل داد. پیامبر اسلام نیز خود را ادامه‌دهندهٔ راه همهٔ انبیای اسرائیلی اعلام کرد و به رسمیت شناختن آن ادیان و قبول احکام کتابهای دینی یهود و مسیحی را بخش جدایی‌ناپذیر اسلام اعلام داشت و در عین حال همهٔ مراسم دینی موجود در مکه را ضمن اصلاحات ساده‌ئی (فقط با کنار نهادن بتها) تثبیت کرد.^۳ ولی زرتشت با یک اقدام انقلابی برضد همهٔ مظاهر دینیِ زمان خویش شورید و همه را ساخته و پرداختهٔ دیوانِ مردم‌فریب خوانده به آنها اعلام مبارزه کرد. یعنی او دینی آورده بود که تعالیمش کاملاً انقلابی بود و زندگی عقیدتی مردم را زیرورو می‌کرد و عدالتی آرمانی را تعلیم می‌داد که تا آن زمان برای مردم جهان ناشناخته بود.

در تعالیم زرتشت هیچ واسطه‌ئی میان خدا و انسان وجود ندارد، زیرا خدا چونکه در

۱- یسنه ۴/۳۰ - ۱۱. یسنه ۱۵/۳۱ - ۱۶. یسنه ۷/۴۵. یسنه ۱۱/۴۶ و ۱۹. یسنه ۲/۴۸. یسنه ۴/۴۸.

۲- یسنه ۲/۴۳.

۳- در این باره در کتاب دوم به تفصیل سخن خواهیم داشت.

درون انسان است چندان به انسان نزدیک است که انسان می تواند مستقیماً با او هم سخن شود، آن گونه که خود زرتشت با او به عنوان یک دوست و آشنای دیرینه هم سخن می شود و مسائل و مشکلات خویش را با او در میان می گذارد. این همه خطابه‌های دوستانه به اهورمَزدا در گاتَه که زرتشت کرده است یکی از اهدافش تعلیم دادن به انسانها است که می شود این گونه خدا را مورد خطاب دوستانه قرار داد؛ ولی برای آن شرطی قرار داده است و آن اینکه انسان خویشتن را با خصلت‌های نیک اندیشی و راستی و عدالت بیاراید.

زرتشت به انسانها نمی گوید که بیائید تا خداشناسی را من به شما بیاموزم؛ بلکه می گوید که من چند خصلتِ نیکو که از صفتهای خدایند و فضایل ملکوتی اند را به شما می آموزم، شما اینها را بگیرید و به کار ببندید، پندار و گفتار و رفتار نیک داشته باشید، آنگاه خواهید توانست که همنشین و هم سخن خدا و حتی شبیه خدا شوید. او تصریح می کند که خدا را به وسیله پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک، و به وسیله برخورداری از فضایل و هومنه و آرته توان شناخت، و به همین وسیله اراده او را انجام توان داد.^۱ به عبارت دیگر، او می آموزد که عوامل و اسباب نزدیکی به خدا و شبیه خدا شدن در درون خود انسان نهفته است، و هر انسانی که مایل باشد می تواند که آنها را کشف کند و به کار بندد و خویشتن را به کمال و خداگونگی برساند.

۳. فضایل ملکوتی در تعالیم زرتشت

زرتشت تعلیم می داد که انسان می تواند با برخورداری از فضایل ملکوتی (والا ترین فضایل اخلاقی) خود را شایسته رسیدن به سعادت دوجہانی و همسانی با اهورمَزدا سازد. معنای تقوا را در تعالیم زرتشت دیدیم. تقوای مورد نظر زرتشت آن است که انسان با مجموعه‌ئی از فضایل والای اخلاقی که از ذات اهورمَزدا نشأت گرفته اند یکی شود. اهورمَزدا فضیلت کامل و مقدس ترین ذات است. انسان نیز می تواند با دست یازی به فضایی که مخصوص اهورمَزدا است خود را خداگونه سازد و شبیه اهورمَزدا شود. فضایی که زرتشت در تعالیم خویش از آنها نام برده است والا ترین مراحل آرمان بشری اند که نیک اندیش ترین متفکران جوامع بشری همواره در جستجوی آنها بوده اند و هستند. به این فضایل - که صفات ربوبی اند - انسان می تواند دست یابد و به وسیله آنها به کمال برسد. زرتشت این فضایل را

به گونه‌ئی مطرح نموده است که انگار می‌خواهد مراحل طی راه کمال را به انسان تعلیم دهد. یعنی تعلیم می‌دهد که انسان اگر می‌خواهد به‌رستگاری برسد باید از صفاتی پیروی کند که مخصوص خدا است، و بکوشد که با پیروی از این صفتها خودش را خداگونه سازد و در همهٔ امورش، در پندار و گفتار و کردارش، همچون خدا باشد. این فضایل عبارت‌اند از: وُهومَنَه، آرته، خَشتر، آرمَیتی، هائوروات، اَمَرتات، سراوشه.^۱

وُهومَنَه از «وهو» یعنی خوب، و «منَه» یعنی منش ترکیب یافته است؛ و می‌توانیم آن را «حق»، «نیت خیر»، «نیک‌اندیشی» و «منش نیکو» معنا کنیم. این صفت، که بعدها در آئین مَزدایَسَنَه به صورت اصل «پندار و گفتار و رفتار نیک» تعلیم داده شد، سرآمد همهٔ فضایل است. وُهومَنَه یعنی اندیشه و عمل نیکو، عشق به خالق و محبت مخلوق، مهرورزی و ایثار. اینها معناهایی است که از مطالعهٔ گاتَه قابل درک است. وُهومَنَه خیر محض است. وُهومَنَه جلوهٔ رحمتی است که شامل انسان می‌شود و هدیه‌ئی است که اهورَمَزدا به نیکان عطا می‌کند.^۲ کسی که با جان و دل به وُهومَنَه بگروید هیچ گاه دیوهای رشک و خشم و آز و غرور و شهوت به او نزدیک نخواهند شد. وُهومَنَه سبب می‌شود که انسان اندیشه و گفتار و رفتار و کردار نیکو پیشه کند و در هیچ شرایطی اندیشهٔ بدی به ذهن خود راه ندهد. خلاصهٔ کلام آنکه هر کس از وُهومَنَه پیروی کند، هرچه بیندیشد و انجام دهد حق است، و خودش نیز تجسم عینی حق است زیرا از والاترین صفتی که از آن اهورَمَزدا است برخوردار شده است.

آرته عدل و برابری و درستی و راستی، و استواری در پیمان است. آرته همیشه با وُهومَنَه همراه است؛ یعنی کسی که نیک‌اندیش باشد برای راستی کردن و درستی نمودن و عدالت ورزیدن و استوار در پیمان بودن نیز آمادگی دارد. به عبارت دیگر، کسی که نیک‌منش باشد، در پاداش این نیک‌منشی از فضیلت آرته برخوردار شده به نیروی آرته بر بدی غالب می‌آید.^۳ آرته سبب می‌شود که انسان کردار خویش را با میزان عدل بسنجد و جز راستی پیشه نکند. به همین خاطر انسان وظیفه دارد که خودش را با این صفت بیاراید و همواره راست باشد و در همهٔ کارهایش توازن داشته باشد تا از انحراف و ستمگری مصون بماند و بتواند به بهترین

۱- این نامها تا امروز در زبان ایرانی - با تغییراتی که در تلفظ و معنا یافته‌اند - بازمانده است، و اکنون تلفظشان چنین است: بهمن، خسرو، آرمیده، خرداد، مرداد، سروش. «آرته» نیز بعدها که اسلام آمده با واژهٔ عربی «عدل» جانشین شده است.

۲- یَسَنَه ۲۸/۷ - ۸.

۳- یَسَنَه ۲۸/۶.

و جهی به انسانها خدمت کند و جهان را آباد دارد. از سوی دیگر، کسی که از آرتَه پیروی کند و دادگر و درست کردار باشد خود به خود از وُهومَنه نیز برخوردار گشته نیک‌منش خواهد شد. این است معنای همراهی همیشگی و هومنه و آرتَه که چندین جا در گاتَه تکرار شده است.

خَشْتَر عبارتست از ثبات و استواری در انجام کارهای نیکو و رهبری دیگران به سوی خیر و کمالات انسانی. اگر بخواهیم امروز عبارتی معادل **خَشْتَر** را در فرهنگ خودمان بیابیم، این واژه معادل «سلطنت و ولایتِ معنوی» است. **خَشْتَر** همیشه با وُهومَنه و آرتَه همراه است؛ یعنی رهبری و حاکمیت باید مبتنی بر خیرخواهی و انسان‌دوستی و عدالت باشد. یکی از معناهای **خَشْتَر** سلطنت به معنای سلطه بر خویشان و بر جهان است. همین صفت است که برخی از کاوَمه‌های درست‌کردار باستان بر خودشان اطلاق کرده بوده‌اند، و ما برخی از شاهان باستان را با همین صفت می‌شناسیم. ضمن سخن از پادشاهی ماد خواهیم دید که بنیانگذار شاهنشاهی ایران در اواخر سدهٔ هفتم پم این صفت را بر خود نهاده خویشان را «وُهو خَشْتَر» نامید. در گاتَه آمده است که به یاری **خَشْتَر** و وُهومَنه (قدرتِ سیاسی برخاسته از نیک‌اندیشی) انسان با دروغ می‌جنگد و آنرا نابود می‌کند.^۱ یعنی این فضیلت باعث می‌شود که انسان در راه اجرای خواست خدا و آباد کردن جهان و خوشبخت کردن انسانها و مبارزه با دیوان، تردید به خود راه ندهد و سست نشود و از ناملایمات نهراسد، و با یقین به درستی راه خویش استوارانه پیش رود. کسی که از صفت **خَشْتَر** برخوردار گردد می‌کوشد که نیروی خویش را در راه اصلاح دیگران به کار گیرد و با بدی بستیزد و زمینه‌های خوشبختی و آسایش و آرامش همگان را در جهان فراهم سازد. اینکه در اندیشهٔ سیاسی ایران باستان دین و دولت را دو همزاد دانسته‌اند که هیچ کدام بدون دیگری نتوانست بود از همین اصل نشأت گرفته است. یعنی خیر و صلاح و آسایش و آرامش و برادری و صلح که هدف کلی انسانهای نیک‌اندیش است زمانی تحقق خواهد یافت که یک حاکمیت پارسا و خیراندیش و درست‌کردار و دادگر بر سر کار باشد و مردم را از بدی بازدارد و به سوی نیکی سوق بدهد.

آرمئیتی - که در زبان کنونی مان آرمیدگی گوئیم - معادل «رحمت» و «ایثار» است. آرمئیتی زمین بارور است که همه چیز را سخاوتمندانه و بدون هیچ چشم‌داشتی در اختیار همهٔ موجودات زنده می‌گذارد و هیچ مقابلی را نمی‌طلبد. کسی که از آرمئیتی پیروی کند و با او وحدت یابد، چون به کامیابی برسد فریفتهٔ موفقیت‌های خود نگردد، و خودبین و خودپسند نشود، و همهٔ توان خویش را ایثارگرانه در راه خدمت به خلق به کار گیرد. دیگر از معناهای

آرمئیتی، اطمینان خاطر و رضایت کامل است. این اطمینان به معنای آرامش وجدان، قناعت مطلق، آزادی از تعلقات دنیایی، و آرمیدگی - به مفهوم فروتنی و افتادگی و خاکی نهاد بودن - است. همه این خصلتها را انسان از آرمئیتی به دست می آورد. آرمئیتی به انسان کمک می کند که در انتخاب راه درست از تزلزل و دودلی بیرون آید و برای اتخاذ راه درست تصمیم درست را اتخاذ کند، و با نیک اندیشی در خدمت سعادت انسانها قرار گیرد.^۱ زرتشت در یکی از سروده هایش چنین تعلیم می دهد:

پرورد گارا! کسی که درون خویش را با وهومنه در آمیزد و در راه اَرته گام بردارد با آرمئیتی یکی خواهد شد و جایگاهش در کنار تو خواهد بود.^۲

هائوروَتات سلامت روانی و جسمی است. انسان باید بکوشد تا از آن برخوردار باشد تا بتواند با نیروی کافی با بدی بستیزد و نیکی را گسترش دهد؛ زیرا انسان ناسالم قادر نخواهد بود که درست فکر و درست عمل کند. اینکه عقل سالم در بدن سالم است به صورت یک مثل همه فهم و همه جایی در میان همه اقوام و ملل وجود دارد. تصمیم درست اتخاذ کردن و درست عمل کردن تنها در صورتی برای انسان میسر است که از سلامت جسمی و روحی برخوردار باشد. این صفت را هائوروَتات به انسان می دهد. از این جنبه تعلیم زرتشت نتیجه می شود که انسان نیک اندیش باید همواره مواظب سلامت جان و تن خویش باشد تا بتواند با بدیها مبارزه کند و در راه گسترش نیکیها و رضای خدا حرکت کند.

سراوشه - که اکنون سروش تلفظ می کنیم - الهام غیبی، ندای وجدان، دل آگاهی و روشن ضمیری است. کسی که از فضایل بالا پیروی کند و با آنها یکی شود دلش به نور حق روشن می گردد و حقایق را به درستی درک می کند و از الهام غیبی حق برخوردار می گردد و انسانها را به بهترین نحوی به سوی سعادت راهنمایی می کند. با این تعبیر، سراوشه فضیلتی است که سبب عصمت انسان در برابر بدی می شود؛ و به تعبیر دیگر، نوری است که همواره روشنگر راه انسان در راه رسیدن به نیکیها است؛ و وجدان بیدار و آگاه انسان نیک اندیش است که همواره راهنمای او در راه نشر نیکیها و مبارزه با بدیها است، و به او کمک می کند که در هر لحظه بدی و نیکی را به درستی تشخیص دهد و به اشتباه نیفتد و وظیفه اش را آن گونه که باید و شاید برای سعادت انسانها انجام دهد.

امرتات - که اکنون امرداد تلفظ می کنیم - کمال و جاودانگی و بی مرگی و ابدیت است.

۱ - یسنه ۳۱/۹ و ۱۲. یسنه ۳۳/۱۲ و چندین جای دیگر.

۲ - یسنه ۴۹/۵.

کسی که نیک اندیش و نیک منش و خدادوست و مردم دوست و دادگر و راست‌کردار و نستوه و استوار و پارسا و فروتن و مهرورز و ایثارگر باشد دلش از نور خدا مالا مال است، و ذات کاملی است که سزاوارترین جایگاه و همنشینی با اهورمَزدا است. انسانی که پندار و گفتار و کردارش نیک باشد، زمانی به بی‌مرگی و جاودانگی می‌رسد که از این زندان خاکی برهد و به عالم ملکوت رهسپار گردد. انسانهایی که از صفات ملکوتی برخوردار باشند پس از این زندگی در جوار اهورمَزدا در سعادت جاویدان خواهند زیست و هیچ مرگی نخواهند داشت. چون فرجام همهٔ انسانها مرگِ تنِ خاکی است، انسان باید بکوشد که با برخورداری از صفات والای ربوبی، خودش را خداگونه سازد تا شایستگی جاویدان شدن و همنشینی با اهورمَزدا در سرای آخرت را پیدا کند. در گاتَه تصریح شده است که زندگی جاوید و بهترین پاداشها از آن کسی است که از وُهومَنه و اَرته و خَشتر و آرمِئیتی پیروی کند.^۱

سپنتَه مَنیو (منش مقدس) که زرتشت از آن سخن گفته است در این هفت فضیلت تجلی می‌یابد؛ و به بیان دیگر، اینها نشأت گرفته از سپنتَه مَنیو هستند. فضایل هفت گانه یاد شده هفت گوهرِ والا، هفت اندیشهٔ مطلق، هفت خصلت یا هفت منش اند که از ذات اهورمَزدا نشأت گرفته‌اند، و انسان نیز می‌تواند آنها را دارا شود. اینها هفت فضیلت اند که اِسپَرَدنِ راه کمال و خداگونه شدنِ انسان به وسیلهٔ آنها صورت می‌گیرد. «هفت شهرِ عشق» که در ادبیات عرفانی ما مانده است نظرش بر همین هفت فضیلت بوده و در ادبیات اسلامی جلوهٔ نوینی یافته است بدون آنکه از حقیقت خویش دور شده باشد. نظریهٔ وحدت وجودِ انسان و خدا که در ادبیات عرفانی ما جایگاه ویژه‌ای دارد همین رهسپاری به وسیلهٔ این هفت فضیلت تا مرحلهٔ خداگونه شدن است. هر انسانی که دارای این هفت فضیلت شود - به تعبیر کنونی - یک انسان کامل و یک معصوم است؛ و عصمت درجه‌ئی است که هر انسانی می‌تواند به وسیلهٔ آراسته شدن با این فضیلتها به آن دست یابد. در حالی که عصمت در ادیان سامی یک عطیهٔ خدائی است که پیش از خلقت کسی به او داده شده است بدون آنکه خود او هیچ نقشی در حصول آن داشته باشد، نزد زرتشت عصمت توسط نیک اندیشی و نیک کرداری و عدالت ورزی و استواری در نیکوکاری می‌توان به دست آورد. زرتشت در یکی از سروده‌هایش تأکید می‌کند که هر که پندار و گفتار و کردارش نیکو باشد و به فضیلتِ اَرته آراسته باشد و در امورش عدالت را سرلوحه قرار دهد به کمال و جاودانگی و خوشبختی ابدی خواهد رسید:

سپنتَه مَنیوی اهورمَزدا به خاطر پندار و گفتار و کردار نیکِ انسان که از اَرته نشأت

گرفته است تقوا و کمال و سعادت جاودانه می بخشد.^۱
در پرتو اراده نیرومندان و پاک دامن و راست کرداری و عدالت و نیک اندیشی^۲
زندگی سعادتمند جاودانه تحقق خواهد یافت.^۳

هر که با پیروی از راستی اراده اهورمَزدا را تحقق بخشد از زندگی آرمیتی که بهترین زندگی است برخوردار خواهد شد (یعنی تجسم عینی آرمیتی خواهد شد)، و هر چه نیکوترین است را در اختیار خواهد گرفت. او چونکه خواهان رستگاری ابدی است از فضیلت آرته برخوردار خواهد شد و به سعادت جاوید خواهد رسید.^۳

در میان فضایل ملکوتی، وُهومَنه سرآمد همه و «أُمُّ الْفَضَائِل» است. اهمیت این فضیلت چنان والا است که در موارد بسیاری در گاتَه همراه با اهورَ ذکر شده است، و این به آن مفهوم است که همان گونه که اهورَ مَزدا خیر محض است، وُهومَنه نیز خیر محض است. وُهومَنه از خدا جدا نیست. در برابر وُهومَنه، دروغ (دروغ/ بدخواهی) قرار دارد که سرآمد همه رذیلتها و «أُمُّ الرِّذَائِل» و شرّ محض است و همه بدیها از آن سرچشمه می گیرد. دروغ در گاتَه با دیو مترادف آمده است، و زرتشت می خواهد تعلیم بدهد که دروغ یک دیو پلیدی است که باعث همه بدبختیهای بشری است. چونکه استقامت جامعه منوط به استقامت رهبری است، چنانچه رهبر نیک منش نباشد و پیرو دروغ باشد جامعه را به فساد و تباهی می کشاند و برای مردم بدبختی و درد و رنج می آورد؛ زیرا کارهایی که انجام می دهد با دروغ و فریب برای عوام نادان زیبا جلوه می دهد و با ادعای اینکه هدفش خوشبختی مردم است مردم را به اطاعت از خودش می کشاند، ولی او در واقع خواستار متاع دنیا و جمع ثروت است، و در این راه از انجام هر جنایتی دریغ نمی دارد، و همواره مردم را در رنج می دارد، و چون جامعه در رنج شد خود او نیز در رنج می شود، زیرا او نیز جزوی از جامعه است.

در هیچ دین دیگری از ادیان باستانی و نوین به انسان چندان مرتبه و منزلت داده نشده است که زرتشت به انسان داده است. چنانکه می بینیم، انسان در تعالیم زرتشت قادر است که با تلاش و کوشش خویش به همه صفاتی که از آن خدا است دست یابد. تنها دینی که انسان را به چنین منزلت والائی بالا برده و او را خداگونه شمرده است دین زرتشت است. زرتشت از سوئی خدا را تا مرتبه یک دوست خوب پائین آورده و در درون انسان جای داده است، و از

۱- یسنه ۴۷/ ۱.

۲- یسنه ۳۴/ ۱۱.

۳- یسنه ۴۳/ ۱-۲.

سوی دیگری رسیدن انسان تا مرحله خداگونگی را امری امکان‌پذیر می‌داند. این عقیده او از آنجا ناشی شده که او خدا را در درون انسان می‌بیند، و برخلاف آنچه که پیامبران ادیان سامی تعلیم داده‌اند، خدا در تعالیم زرتشت یک ذات دست‌نیافتنی و بیرون از جهان انسانها نیست، بلکه همرانسانی، اگر اراده کند، خواهد توانست که خویشتن را شبیه خدا سازد و همنشین خدا شود. در یکی از سروده‌های زرتشت چنین می‌خوانیم:

پروردگارا! به من بگو، آیا انسان آگاه نیک‌اندیشی که با همه توانش و با پیروی از آرته (عدالت پارسایانه) به خاطر خوشبختی خانه و روستا و سرزمین و گسترش دادن راستی و درستی بکوشد همانند تو خواهد شد؟ پروردگارا! چنین کسی چه وقت و چه گونه با تو همسان خواهد بود؟^۱

۴. اصول دین زرتشت

تعالیم زرتشت بر روی سه موضوع اساسی تأکید مکرر دارد: یکی توحید (یکتایی ذات پروردگار) که صفت عدل نیز شامل آن است؛ دیگر اختیار انسان (آزادی اراده او در زندگی این جهانی)؛ و سوم معاد (فرجام بشر و زندگی اخروی). در زیر اجمالاً به هر کدام از این سه اصل نظری خواهیم افکند تا ببینیم که این تعالیم تا چه اندازه می‌توانسته است انسان ساز و هدایتگر بوده باشد.

توحید خدا: زرتشت که اساس تعالیم خویش را بر توحید قرار داده بود تا چندخدائی را از جهان براندازد، به‌طور مکرر تعلیم می‌داد که هیچ خدائی جز اهورامزدا وجود ندارد، و دیگر هرچه در جهان با عنوان خدا مورد پرستش مردم گمراه‌اند دیوان مردم فریب و خواهندگان درد و رنج بشرند. اوصافی که او در گاتّه از اهورامزدا بیان می‌دارد چنین است: اهورامزدا آفریدگار و پروردگار جهان است؛ نگهدارنده زمین و آسمان و به‌جریان اندازنده خورشید و ماه و اختران و رودها و بادها و ابرها او است؛ روشنی و تاریکی و خواب و بیداری و شب و روز را او آفریده است؛ ذات او ازلی و ابدی است و همیشه بوده و همیشه خواهد بود؛ همه امور گیتی به‌مشیت او انجام می‌گیرد؛ برترین کردگار و فعال مایشاء است که اراده‌اش همواره در جمیع اشیاء و امور سریان دارد؛ داور نهایی کردارهای انسانها است؛ برتر از همه کس و همه چیز است؛ داناترین و تواناترین است؛ نزدیک‌ترین دوست انسان و خیرخواه همگان است؛ نه او را چرت می‌گیرد و نه می‌خوابد و نه در غفلت می‌شود؛ منبع همه نیکیها و

خوبیها است و مهرورز و مهرپرور است؛ رحمتش شامل همه کس و همه چیز در جهان است؛ به وسیلهٔ وهومن و آرتَه مردم را به کمال می‌رساند و خوشبختی دوجهرانی را نصیبشان می‌کند؛ حکیم است؛ به ندای بندگانِ خواهنده‌اش پاسخ می‌دهد؛ نگهبانِ نیکیه‌ها و نیکان است؛ او است که به انسانها یاد داده است که فرزندان در اطاعت پدران باشند؛ ایمان استوار را به کسی عطا می‌کند که با دل و جاننش خواهانِ خشنودی او باشد؛ و کسانی که با پندار و گفتار و کردار نیکِ خویش خواهانِ رحمت اویند مشمول رحمت و سعادت جاویدانِ اخروی خواهند شد، زیرا او مراقب رفتار و کردار انسانها است و هر نیک و بدی را از خُرد و درشت زیر نظر دارد و هر کرداری را - به تناسب - پاداش یا کیفر خواهد داد.^۱

زرتشت تعلیم می‌داد که همهٔ مردم روی زمین آفریدگان و بندگانِ خدای یگانه‌اند، و در نتیجه همه در برابر آفریدگارشان برابر و در خلقت با هم برادرند و باید در راه خوشبختی یکدیگر تلاش کنند و در راه آباد کردن جهان بکوشند. آباد کردنِ جهان به قصدِ بهزیستی انسانِ اساسِ تعلیمِ زرتشت بود. بدترین کردارها کشتارِ بی‌جای حیواناتِ اهلی و نابودسازیِ کشتزار و باغ بود. آلوده کردنِ آبِ راکد نیز از کردارهای نکوهیده و درخورِ کیفر بود. ما وقتی به این تعلیم می‌نگریم می‌بینیم که بسیاری از ارزشهای والائی که انسانهای نیک‌اندیشِ معاصر ما در دفاع از منزلت و کرامت انسانی، در حمایت از جانوران، و در حمایت از محیط زیست و تلاش برای پاک نگاه داشتنِ آن به کار می‌برند، به بیانهای مختلف در تعلیمِ زرتشت آمده است؛ و اینها تعلیمی است که در هیچ دین دیگری از ادیانِ کهن و نو دیده نمی‌شود.

موضوعی که در تعلیمِ زرتشت ستایشِ مطالعه‌گرانِ شخصیت و آئین او را برمی‌انگیزد آنست که او «خدا» و «حقیقت» را به نحوی مطرح می‌کند که هر دو یکی‌اند، یعنی خدا حقیقت است و حقیقت خدا است و تفاوتی میان این دو مفهوم مجرد نیست؛ و انسان می‌تواند با نیک‌اندیشی و رفتار نیکو به او دست یابد. در جهانی که همهٔ مصلحان دینی و انبیای قومی و قبیله‌یی برای خدایانشان تصویر مادی و جا و مکان قائل بودند و برایش خانه و مذبح و پیکره و تصویر و قبله‌گاه می‌ساختند، زرتشت خدا را به گونه‌ئی مطرح کرد که یک ذات مجرد و غیرقابل تصور بود و نمی‌شد شکل و شمایل و جا و مکان برایش قائل شد. در همه‌جای گائَه چنین نمودار است که تَجَلّی فروغِ اهورمَزدا را می‌توان در ژرفای دل هر انسان با تقوا و

۱- یسنه ۱۹/ بند ۲۰. ۲۸/ ۵ و ۷. یسنه ۲۹/ ۱- ۶ و ۱۱. یسنه ۳۱/ ۲، ۷- ۸، ۱۱- ۱۲، ۱۶- ۱۷ و ۲۰.

یسنه ۳۳/ ۱، ۵، ۸ و ۱۱. یسنه ۳۴/ ۲ و ۷. یسنه ۴۳/ ۱- ۵ و ۷. یسنه ۴۴/ ۳- ۵ و ۷. یسنه ۴۵/ ۳ و ۶.

یسنه ۴۶/ ۶ و ۹. یسنه ۴۷/ ۱- ۳. یسنه ۴۸/ ۲. یسنه ۵۰/ ۱۱.

نیک‌اندیش و خیرخواه یافت و نه در جای دیگر؛ و به عقیده او این تجلّی برای مردم نیک‌اندیش چنان محسوس است که نیازی به دلیل و برهان ندارد و هر انسانی به‌طور غریزی (بالفطره) وجود او را در عمق ذهن خودش احساس می‌کند.

خدا در تعالیم زرتشت خیر محض، دانائی محض، و نور محض است؛ و - برخلاف خدایان اقوام سامی - دارای هیچ کدام از صفات شر نیست. او قهار نیست، جبار نیست، منتقم نیست، متکبر نیست، مکار نیست. اینها صفتهای انسانی‌اند که اقوام سامی به خدایشان نسبت داده‌اند، و او را زورگو و اجبارکننده و انتقام‌گیر و خودپسند و خودخواه و فریبکار (جبار، قهار، مُنتقم، متکبر، مکار) پنداشته‌اند. صفات خدای زرتشت مجموعه‌ئی از فضایل والای ملکوتی است که از آنها سخن گفتیم، و دیدیم که اینها فضایی است که بشر، در طول تاریخ، براساس شایسته‌ترین و پسندیده‌ترین اصول اخلاقی شناخته است.

عدل خدا: صفت عدل خدا در گائهِی زرتشت تبیین‌کننده و متمم توحید است. چنانکه گفتیم، آرته را زرتشت برای مفهوم عدل به کار می‌برد. و دیدیم که آرته یکی از صفات ذاتی اهورمزدا است. در گائهِ می‌خوانیم که اهورمزدا به‌وسیله آرته می‌نگرد، به‌وسیله آرته تصمیم می‌گیرد، به‌وسیله آرته به انسانها و هومنه عطا می‌کند، و به‌وسیله آرته راه سعادت دوجهرانی را به انسانها نشان می‌دهد.^۱ تفسیر این سخن آن است که خدا بنیان هستی را بر عدل نهاده است، اراده‌اش را بر مبنای عدل در جهان به اجرا درمی‌آورد، و آنچه سبب شده که او خواهان نیک‌فرجامی و سعادت دوجهرانی برای بشریت باشد همین صفت عدل او است.

عدل خدا در تعالیم زرتشت را می‌توان با اصل اختیار بشر تفسیر و تبیین نمود.

اختیار بشر: انسان در تعالیم زرتشت یک موجود آزاد و مختار است که جهان به او سپرده شده تا آباد بدارد و از آن پاسداری کند. او در قبال این آزادی مسئولیتی عظیم دارد و بر او است که از اندیشه نیک و عدالت پیروی کند، راه درست و نیکوکاری را به مردم بیاموزد و همگان را از آرزو و دروغ و خشم و کینه و نفرت دور سازد، همه توانش را در راه نشر راستی و درستی به کار گیرد، با پیروان دیو و دروغ و بدی به‌توسط موعظه و اندرز بستیزد و بدیها را از جهان براندازد.^۲ این اختیار را زرتشت در گائهِ چنین بیان می‌کند:

پروردگارا! روح هستی (گئوش ارون) که خرد مینوی است از آن تو است، و آرمیتی از تو است. این تویی که قدرت تشخیص را به‌بندگان آموختی تا راهنمای دل‌سوز را

۱- یسنه ۳۱/۱۳، یسنه ۴۶/۱۷، یسنه ۳۰/۱۰ و یسنه ۴۳/۲.

۲- یسنه ۴۴ سراسر.

برای خود برگزینند یا راهنمای نادل سوز را. لذا او یکی از این دو را برخواهد گزید که دل سوز است و از راستی پاسداری می کند و نیک اندیشی می آموزد. ولی کسی که پاسدار راستی نیست به مقصد نخواهد رسید.

پروردگارا! آنگاه که تو مردم را به نیروی مینوی خویش آفریدی و قدرت درک و شعور به آنها دادی؛ آنگاه که تو جسم را با جان در آمیختی؛ آنگاه که تو کردار و آموزش را پدید آوردی، چنین مقرر کردی که هر کسی بر طبق اراده آزاد خودش تصمیم بگیرد و عمل کند. چنین است که دروغ آموز و راست آموز، یعنی هم آنکه نمی داند و هم آنکه می داند، هر کدام بر طبق خواست درونی و ذهنیت خویش به بانگ بلند تعلیم می دهد و مردم را به سوی خویش فرامی خواند. انسان نیک اندیشی که در انتخاب راهش مُردَد است آرمئیتی معنویت راهگشای خویش را به او می بخشد تا راه درست را برگزیند.^۱

به همه کسانی که با نیک اندیشی یکی شده اند و پاک دلانه از عدالت و تقوا پیروی می کنند اهورمَزدا می گوید که تقوای شما را ما پذیرفته ایم، باشد که از آن ما باشد.^۲ می بینیم که زرتشت ضمن تأکید بر آزادی اراده انسان در گزینش راه درست یا نادرست، مراحل حرکت به سوی تکامل معنوی را تشریح می کند. نخستین مرحله خود آگاهی و تصمیم درست است که وُهومنه به انسان نیک اندیش عطا می کند. دومین مرحله پارسایی است که توسط فضیلت آرمئیتی حاصل می شود. آنگاه است که انسان پیمودن مراحل به سوی بالا را ادامه می دهد و از دیگر فضایل ملکوتی پیروی می کند تا به جائی می رسد که از سر او شه برخوردار می شود که تکامل معنوی و خداگونگی است. این همان مرحله ئی است که زرتشت در یکی از سروده هایش خطاب به اهورمَزدا می گوید که «چنین کسی... با تو همسان خواهد شد».^۳ اراده خود انسان در اسپردن این راه نقش اساسی دارد. در این سروده به وضوح گفته شده که خود انسان هاند که راهنمایی خودشان به سوی نیکی یا بدی را با اراده خودشان برعهده دارند؛ انسان های نا آگاه و نابخرد (دروغ و ندان) سبب گمراهی مردم می شوند، و انسان های آگاه و دل سوز و نیک اندیش و عدالت خواه (آشه و ندان) سبب هدایت مردم در راه رسیدن به خوشبختی می شوند.

۱- یسنه ۳۱/۹-۱۲.

۲- یسنه ۳۲/۲.

۳- یسنه ۳۱/۱۶.

در سرودهٔ دیگری می‌خوانیم که کسانی که از وهومنه و آرتَه برخوردارند و کردارشان با راستی و درستی همراه است برای براندازیِ خِشم و نفرت از جهان می‌کوشند.^۱

زرتشت در هیچ‌جا نگفته که خدا هر که را دوست می‌دارد دستش را می‌گیرد و به‌سوی خودش می‌کشد. ولی همواره تأکید می‌کند که هر که نیک‌اندیش باشد از سپَنته منیو (منش مقدس) برخوردار خواهد شد و راه درست را به‌یاری فضیلتِ آرمئیتی (تقوا) خواهد یافت و خواهد پیمود و دیگران را نیز راهنمایی خواهد کرد. به عبارت دیگر، آنچه باعث می‌شود که انسان بتواند راه درست را از نادرست تشخیص دهد و درست را برگزیند همانا خرد او است: همان چیزی که زرتشت بارها و بارها از آن با صفتِ «منشِ قدسی» یاد می‌کند. ولی در ادیان سامی، چنانکه می‌دانیم، انسان هیچ اراده‌ئی از خودش ندارد، با خردِ خویش نمی‌تواند که نیک را از بد تشخیص دهد، با خردِ خویش نمی‌تواند که به ارادهٔ خدا واقف گردد، بلکه خدا هر که را که دوست داشته باشد هدایت می‌کند، و هر که را که بخواهد گمراه و بدفرجام می‌کند. در ادیان سامی، حتی انبیاء از آن‌رو پیامبر شده‌اند که خدا پیش از آفرینشِ آنها اراده کرده بوده که پیام‌رسانِ او شوند، و ارادهٔ خودشان هیچ نقشی در این میانه نداشته است. در کتاب چهارم این مجموعه، ضمن بررسی مکتبهای فکری در اسلام، خواهیم دید که نظریه پردازان بزرگ اسلامی (از شیعه و سنی) عقیده دارند که هر که خدا پیش از آفرینشش به او نظر لطف داشته مؤمن و پارسا خواهد شد و سرانجام به بهشت خواهد رفت، و هر که خدا در آغاز آفرینشش به او نظر لطف نداشته کافر و ناپارسا خواهد شد و سرانجام به دوزخ خواهد رفت.

زرتشت تعلیم می‌دهد که هر رفتار و کردار انسانی با پاداش یا کیفر خدایی مواجه خواهد شد، و آفریدگار هستی چنین مقرر داشته که کسانی که به دیگران نیکی کنند و با پندار و گفتار و کردار نیکو موجبات خوشبختی مردم را فراهم آورند و جهان را از تباهی برهانند، اهورمَزدا از آنان خشنود خواهد شد و آنها را در زندگی جاویدانِ اخروی در جوار خویشتن به‌بهترین سعادت و لذت خواهد رساند.^۲ بنابر تعالیم زرتشت، رفتار انسان در این زندگی تعیین‌کنندهٔ فرجام اخروی او است، و او با پندار و رفتار و گفتارش فرجام بد یا نیک را برای خود گره خواهد زد.^۳ او تصریح کرد که کاوے‌ها و کرپنها که مردم را به بدی تشویق می‌کنند و از نیکی روگردان‌اند و در زمین فساد می‌کنند و تباهی می‌پراکنند، با بدترین فرجامها روبرو خواهند

۱- یسنَه ۴۸/۱۲.

۲- یسنَه ۴۳/۱-۳.

۳- یسنَه ۳۱/۱۴-۲۰.

گردید و در آخرت در سرای دروغ به بدترین رنجها گرفتار خواهند آمد.^۱

موضوع جانشین خدا بودن انسان بر زمین در همه جای تعالیم زرتشت نمودار است، و ما با مطالعه گاتّه متوجه می شویم که زرتشت می خواهد به همگان بیاموزد که آفریدگار یکتا جهان را در اختیار انسانها نهاده است تا آنرا از نیروهای اهری منی بزدایند، دروغ و کینه و فریب و بدآموزی را که ساخته های اهری من اند براندازند، و برادری و همزیستی و مسالمت و آرامش را در همه جای جهان برقرار کنند. و چون اراده پروردگار چنان است که دنیایش آباد و زیبا و پرامن باشد، انسان باید در راه تحقق این اراده بکوشد، و از اطاعت فرمانروایانی که درصدد جنگ افروزی و انهدام کشتزارها و ویران کردن آبادیها و کشتن انسان و حیوان اند سر باززند و با برادران خویش به جنگ برنخیزد و خون دیگران را بر زمین نریزد.

دیدیم که انسان در تعالیم زرتشت موجودی است که دوگوهر سپنّته مَنیو و اَنگَر مَنیو را - که همزاد اویند - در خود جمع دارد؛ نیروی تشخیص این دو نیز به او داده شده است؛ او آزاد است که از هر کدام از این دوگوهر که مایل باشد پیروی کند؛ اگر از سپنّته مَنیو پیروی کند هم خودش به سعادت می رسد و هم می تواند دیگران را به راه سعادت درآورد؛ و اگر از اَنگَر مَنیو پیروی کند هم خودش به درد و رنج می افتد و هم دیگران را به درد و رنج می اندازد. انسان در انتخاب راه درست یا نادرست و کردار شایسته یا ناشایسته از آزادی کامل برخوردار است؛ و در قبال این اختیارش مُکَلَّف است که راه درست و راست را برگزیند و از نادرستی و کژی بپرهیزد؛ زیرا بهترین یاور اهورَمَزدا کسی است که در گفتار و رفتارش عدالت را پیشه کند و به عدل و راستی رفتار نماید.^۲ پروردگار به انسان قدرت تشخیص خیر و شر و نیک و بد عطا کرده تا از خیر حمایت و با شر مبارزه کند. زرتشت چندین جا تأکید کرده است که شناخت خیر و شر برای همه انسانها فطری است، و هر فردی بالفطره می داند که راستی سودبخش و دروغ زیان آور است؛^۳ پس انسان وظیفه دارد که به راستی بگروید و از دروغ بگسلد، برای نشر راستی فعالیت کند و با دروغ بستیزد تا دروغ برافتد و راستی حاکم شود. این تکلیف گریزناپذیر در سراسر گاتّه ی زرتشت به طور مکرر مورد تأکید قرار گرفته است.

خیر و معروف - بنا بر تعالیم زرتشت - عبارتست از: دوست داشتن همه آفریدگان اهورَمَزدا به ویژه انسانها که برترین آفریدگان اویند، و دوست داری حیوانات اهلی و کشتزار و

۱- یسنه ۴۶/۱۱.

۲- یسنه ۳۱/۹، ۱۱ و ۲۲.

۳- یسنه ۴۹/۳.

باغستان و رودخانه؛ تلاش برای آباد کردن جهان با کشاورزی و دامداری و خانه‌سازی و تولید مثل و آباد کردن شهرها و روستاها؛ همزیستی و مسالمت با همگان و خودداری از خشم و جنگ و ستیز؛ راهنمایی و کمک به دیگران در انجام کارهای نیک؛ تلاش خستگی‌ناپذیر برای نشر راستی و براندازی کژیها؛ و کوشش برای خوشبخت کردن دیگران.^۱

زرتشت به این حقیقت توجه دارد که سرشت انسان از خیر و شر ترکیب یافته است و خیر و شر در این جهان در هم آمیخته‌اند و انسان در عین آنکه خواهان خوشبختی است همواره در معرض کج‌آموزی دیوهای درونی و بیرونی است و در موارد بسیاری برای انسانهایی که به سبب کج‌رویهای از فطرتشان بریده‌اند تشخیص خیر از شر دشوار به نظر می‌رسد. لذا به انسان تعلیم می‌دهد که قلبش را ناظر بر اعمالش بگمارد و همواره وهومن و آرتَه را در نظر بگیرد و خشنودی اهورمَزدا را در برابر دیدش قرار دهد و جمیع رفتارها و گفتارهای خود را با میزان راستی بسنجد و آن که با راستی هماهنگ است انتخاب کند، و دیگری که با راستی ناسازگار است فرونهد، و بداند که تنها راه رستگاری آنست که انسان همواره در هر عملی پیرو وهومن باشد، یعنی نیک‌اندیشی و نیت خیر داشته باشد.^۲

آنچه بنابر تعالیم زرتشت شر و منکر و ناشایسته است عبارتست از: بدآموزی و مردم‌فریبی و گمراه کردن مردم؛ خشم و کین و نفرت و جنگ و خون‌ریزی و از میان بردن مردم و جانوران و کشتزارها؛ نوشیدن شراب مستی‌بخش و برپا داشتن مراسم خشن عبادی همراه با رقص و پایکوبی و تقدیم قربانی حیوانی به خدایان دروغین. فریب مردم‌فریبان خوردن و تسلیم اراده زورمندان شدن و در اثر تلقینهای رهبران بدآموز در راه کج رفتن نیز بد و ناشایست و مستوجب کیفر اخروی است، زیرا کسانی که گرهما و قبيله‌اش (متولیان دین) را بیش از حق و راستی دوست بدارند بدترین راه را برای خود برگزیده‌اند.^۳

در تعالیم زرتشت هیچ توجیهی برای انتخاب راه نادرست از کسی پذیرفته نیست، و هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که مجبور به اطاعت از بزرگان و زورمندان یا مدعیان تولیت دین بوده و راهی که در پیش گرفته به زور یا فریب یا تلقین اثرگذار (فتوای شرعی) بر او تحمیل کرده‌اند. به عبارت دیگر، ستم‌پذیری تحت هیچ بهانه‌ئی قابل توجیه نیست؛ و انسان چون دارای قدرت فطری تمییز میان خیر و شر است باید راه خودش را با بصیرت و نیک‌بینی

۱- یسنه ۲۸/۳-۴. یسنه ۲۹/۹. یسنه ۳۰/۹-۱۰. یسنه ۳۲/۱ و ۱۶. یسنه ۴۳/۸. یسنه ۴۷/۴.

۲- یسنه ۲۸/۴. یسنه ۳۱/۱-۲.

۳- یسنه ۳۱/۱۸. یسنه ۳۲/۹-۱۲. یسنه ۴۷/۱۰. یسنه ۴۹/۳-۴.

برگزینند و دنبال کند. تنها در چنین صورتی است که پاداش و کیفر اخروی مفهوم منطقی می‌یابد و انسانها برای کارهای پسندیده‌شان پاداش شایسته می‌بینند و برای کارهای ناپسندشان کیفرهای شدید در انتظارشان است.

«خرد» در تعالیم زرتشت از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و بهترین عطیه‌ئی است که به انسان داده شده است. یکی از اوصاف خرد در گاتهی زرتشت «وهومنَه» است. به‌وسیله خرد است که انسان به شناخت اهورمَزدا و فضایل ملکوتی نائل می‌شود؛ به‌وسیله خرد است که انسان نیک و بد را تشخیص می‌دهد، و با میزان خردش نیک و بد و برآیندهای آنها را می‌سنجد و در نتیجه به نیکی گرویده از بدی می‌پرهیزد. انبیای سامی از مردم می‌خواستند که خرد را تعطیل کنند و به سخن و دستور پیامبر که سخن و دستور خدا است گوش فرادهند، و تعلیم می‌دادند که هیچ انسانی نخواهد توانست که خیر و شر را تشخیص دهد مگر آنکه تعریفی که پیامبر ارائه داده است را از پیامبر آموخته باشد. این باور در تشیع نیز مورد تأکید شدید قرار گرفته آنجا که تصریح شده که بدون امام معصوم شناخت خیر و شر و تشخیص راه نجات از راه هلاکت برای هیچ‌کسی امکان‌پذیر نیست، و از این‌رو انسان حتی یک لحظه نیز از امام بی‌نیاز نیست. ولی زرتشت همواره تأکید می‌کند که انسان به‌وسیله خرد خویش به تشخیص نیک و بد نائل خواهد شد و آنچه باعث خوشبختی این‌جهانی و آن‌جهانی است را برخواهد گزید و از آنچه باعث بدبختی است اجتناب خواهد کرد. اختیار انسان و موضوع پاداش و کیفر نیز در پرتو همین پیروی کردن یا نکردن از حکم خرد مطرح شده است. او در بیان این موضوع چنین تصریح می‌کند:

انسانِ باخردی که خردِ اندیشه‌ورِ خویش را به کار می‌گیرد با گفتار و کردارش عدالت‌خواهی و راست‌کرداری و نیک‌اندیشی را گسترش می‌دهد، پروردگارا، چنین کسی بهترین یاورِ تو است.^۱

کسی که بارهنمودگیری از خرد مینوی خویش بهترینها را از راه کلام آموزنده اندیشه نیک توسط زبانش و از راه کردارِ پارسایانه توسط دستهایش انجام دهد، اهورمَزدا را که آفریدگارِ عدالت (پدرِ آرتَه) است به‌بهترین وجهی شناخته است.^۲

هر که به‌وسیله اندیشه و گفتار و کردار نیک با بدی بستیزد تا بدی را از میان بردارد و بدکاران را راهنمایی کند تا از بدی دست بکشند و به نیکی بگرایند اراده اهورمَزدا را

۱- یسنه ۳۱/۲۲.

۲- یسنه ۴۷/۲.

به نحو خوشنود گرانه‌ئی تحقق بخشیده است.^۱

هدف غایی بشر: هدف زرتشت ساختن یک جامعه مبتنی بر برادری و برابری و تقوا است، و بر آنست که انسانهایی را پیرو عاری از خوی افزون‌خواهی و خشم‌آوری و تجاوزگری. فضیلت انسان بنابر تعالیم او به پارسایی (آرمئیتی) است، و پارسایی عبارت است از خودداری از هر چه به انسانها زیان می‌رساند و انجام هر چه برای خود و دیگران سعادت و خوشبختی را به دنبال دارد. او می‌گوید که انسان پارسا پندار و گفتار و کردارش را در راه درست به پیش می‌برد و در همه امورش پیرو راستی است.^۲ او ممنوعیت هرگونه همکاری با جنگ افروزان و تبه‌کاران، و ضرورت اطاعت از نیک‌اندیشان و نیکوکاران را تعلیم می‌دهد، و به مردم جهان اعلام می‌دارد که «من هرگونه نزدیکی و ارتباط مردم با پیروان دروغ را تحریم می‌کنم».^۳ او در یکجا می‌گوید: زینهار! از فرمان‌بری پیروان دروغ بپرهیزید که اینها خانه‌های مردم را به ویرانی می‌کشاند، انسانها را نابود می‌کنند، فقر و رنج را در همه جا می‌گسترانند، و کارشان نتیجه‌ئی جز تباهی برای مردم دربر ندارد. گوش به گفته‌های کسی باید کرد که عدالت را شناخته است و درصدد بهبود بخشیدن به زندگی دیگران است.^۴

چونکه اساس بر آنست که انسان نیک‌اندیش نه درصدد تحقق خواسته شخصی بلکه در تلاش خدمت به دیگران است، او تعلیم می‌دهد که از چنین رهبر نیک‌اندیشی که خواهان سعادت مردم است باید اطاعت کرد همان‌گونه که گوسفند از چوپان اطاعت می‌کند.^۵ زیرا انسان خردمندی که برای برقراری عدالت تلاش می‌کند، و در خانه و در میان جمع و هر جا که باشد به عدالت رفتار می‌کند شبیه خدا است و هرکاری بکند به کار خدا شباهت دارد.^۶ پس اطاعت از رهبران نیک‌اندیش و خیرخواه، در واقع اطاعت از خدا و فرمانهای او است. او همچنین تعلیم می‌دهد که کسانی که راه راست و درست را برگزیده‌اند در راه رسیدن به خدا حرکت می‌کنند؛ زیرا راه درست به خدا منتهی می‌شود و انسان با تقوا و درستکار به درجه خداگونگی نائل شده شبیه اهورمزدا می‌شود.^۷

۱- یسنه ۲/۳۳.

۲- یسنه ۲۱/۵۱.

۳- یسنه ۳/۴۹.

۴- یسنه ۱۸/۳۱ - ۱۹.

۵- یسنه ۹/۳۱ - ۱۰.

۶- یسنه ۱۶/۳۱.

۷- یسنه ۵/۳۳ - ۳/۴۳.

اینکه گفتیم که خدا و حقیقت در تعالیم زرتشت یکی است، از این حنبه تعالیم او ناشی شده است. و وقتی به درستی به آموزه‌های زرتشت می‌نگریم درمی‌یابیم که او خداشناسی را با شناخت حقیقت یکی می‌داند. با یک مطالعه در این تعالیم، ما به خوبی متوجه می‌شویم که زرتشت در تلاش آنست که راه کمال را به انسان بیاموزد، و با این آموزه‌ها انسانی بسازد که در همه شئونش شبیه خدا باشد و همان کند که خواست خدا است، و چنان کند که سرانجام در سرای دیگر همنشین اهورمزدا گردد. او تصریح می‌کند که کسانی که فطرتی سلیم و قلبی پاک و روشن بین داشته باشند و منش نیکو پیشه کنند در قلبشان به ذات اهورمزدا پی خواهند برد، و با نیکوکاری و درست‌کرداری راه رسیدن به او را دنبال خواهند کرد. از این نظر، شناخت خدا نزد زرتشت یک شناخت کاملاً عرفانی است که هر انسانی در درون خویش حاصل می‌کند. در فکر دینی اقوام سامی مردم نمی‌توانند که خدا را بشناسند، ولی خدا خودش را به توسط فرشته به یکی از انسانهای گزیده اش معرفی می‌کند، سپس توسط این انسان گزیده که پیامبر او است شناسانده می‌شود؛ و هر که نخواهد خدا را بشناسد این پیامبران با او وارد پیکار می‌شوند تا اجباراً به ذات او اعتراف کنند. اما نزد زرتشت شناخت خدا یک امر فطری و ذاتی بشر است و هر انسان نیک‌اندیشی بالفطره به وجود ذات باری پی می‌برد و اراده او را درمی‌یابد.

تفاوت دیگر تفکر دینی در آئین زرتشت و آئینهای اقوام سامی در آنست که دین نزد اقوام سامی عبارتست از اعتراف اختیاری یا اجباری به ذات خدا؛ عبادت خدا به وسیله نماز و روزه و انجام طقوس عبادی که توسط رهبران دینی تنظیم می‌شود؛ رفتن به زیارت خانه‌ئی که مخصوص خدا است؛ و تقدیم قربانیهای خونین به خدا برای راضی نگاه داشتن او. مثلاً در دین اسلام گفته شده که ایمان‌داری عبارت است از عقیده به وجود الله، عقیده به پیامبری محمد، عقیده به وجود ملائکه، عقیده به کتابهای آسمانی پنج‌گانه (صُحُف ابراهیم و تورات موسی و زبور داوود و انجیل عیسا و قرآن)، و عقیده به زندگی اخروی. و گفته شده که مسلمانی عبارتست از اقرار کردن به اینکه هیچ خدائی جز الله وجود ندارد، اقرار کردن به اینکه محمد فرستاده الله است، برپا داشتن نمازهای پنج‌گانه، دادن زکات مال، گرفتن روزه رمضان، رفتن به زیارت خانه الله که در مکه است. شیعیان اثنی‌عشری شرط دیگری نیز برای ایمان افزوده‌اند که عبارت است از باور قلبی و اقرار زبانی به امامت دوازده امام شناخته شده.

ولی دین در تعالیم زرتشت مجموعه‌ئی از اعمال و رفتار انسانی در ارتباط با انسانها و با پیرامون است، به گونه‌ئی که در جهت آبادسازی جهان و خوشبختی انسانها باشد. در تعالیم

زرتشت، هرچه مایه شادی و خوش بختی انسان باشد نیک است، و هرچه خلاف این باشد بد است. مجموعه کردار و رفتار پسندیده را زرتشت در سه عبارت خلاصه کرده است: پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک؛ و هر سه در جهت خوشبختی جامعه بشری و شادزیستی انسان. کشاورزی و خانه سازی و آباد کردن جهان و اجرای عدالت در میان انسانها در تعالیم زرتشت رکن اصلی دین را تشکیل می دهد. یعنی دین عبارتست از مجموعه کارهای نیکو که به خود و دیگران سود می رساند، و پرهیز از همه کارها و گفتارهایی که به خود و دیگران زیان می رساند. خداشناسی نیز بنابر این تعالیم عبارتست از شناخت اراده خدا؛ و به عبارت درست تر، شناخت همه نیکیها و همه بدیها و انجام نیکیها و پرهیز از بدیها. تفاوت میان تقوا در تعالیم زرتشت با تقوا در تعالیم ادیان سامی نیز در همینجا آشکار می شود. تقوا در هردو جا به معنای «پرهیز» است. ولی در اینجا منظور از تقوا پرهیز از کارهایی است که سبب درد و رنج خود و دیگران در این جهان شود؛ ولی در آنجا پرهیز از خشم خدا و ترس از کیفر او است. از همینجا است که تفاوت عبادت میان این دو طرز تفکر دینی آشکار می شود. در حالی که نماز در ادیان سامی مجموعه ای از اعمال و سخنان التماس آمیز و لابه گرانه است که فقط برای دل خوش کردن و راضی نگاه داشتن خدا و زدودن خشم احتمالی او انجام می گیرد، نماز در دین مزدایسنه سرود ستایش از نیکیها یا فضائل هفت گانه ملکوتی و ستودن مجموعه ای از آفریدگان برکت بار خدا چون میترو اناهیته و آب جاری و آذر و زمین بارور و زن است.

در تعالیم زرتشت تصریح شده که هدف غایی زندگی انسان رسیدن به آسایش و آرامش این جهانی (دنیوی) و سعادت جاودانه آن جهانی (اخروی) و همنشینی با اهورمزدا است؛ و این هردو از راه پیروزی فضیلتها و نابودی بدیها تحقق خواهد یافت.^۱ انسان مختار و مسئول در برابر هر عملی که انجام دهد، هم در این زندگی و هم در زندگی اخرویش پاداش یا کیفر خواهد دید. همان گونه که انسانها در این جهان به دو دسته درست کردار و بد کردار (پیروان سپننه منیو، پیروان آنگر منیو) تقسیم شده اند، و برای اعمال نیک و بد پاداش و کیفر در نظر گرفته شده است، در آخرت نیز به دو دسته تقسیم خواهند شد و گفتارها و رفتارهای نیک و بد انسانها به ترازو سنجیده خواهد شد؛ دسته ای به خوشی جاوید خواهند رسید و دسته دیگر به رنج جاوید. همه کسانی که از آنگر منیو و دروغ پیروی کرده باشند به درد و رنج جاوید، و همه کسانی که از سپننه منیو و راستی پیروی کرده باشند به آسایش بی پایان خواهند رسید.^۲

۱- یسنه ۲۸/۲. یسنه ۴۳/۵.

۲- یسنه ۳۳/۱.

بدترین کیفرها از آن کسانی است که خشونت را در میان مردم تبلیغ می کنند. او تأکید می کند که کسانی که با سخنانشان خشونت و تجاوز را میان مردم نشر می دهند، یعنی کسانی که تبلیغ گر خشونت در جامعه بشری اند، سرانجام در سرای دیو و دروغ جای خواهند گرفت، و این جایگاهی است که برای پیروان دروغ در نظر گرفته شده است.^۱ کسانی که با پیروی از اندیشه نیکو، و با آموزش راستی و درستی با پیروان دروغ مبارزه لفظی و تبلیغی می کنند و خشونت‌ها را از بین می برند و مردم را به سوی نیکیها هدایت می کنند، اهورمَزدا از آنان خوشنود می شود و در آخرت در مرغزارهای سرسبز اهورمَزدا که سرزمین اندیشه نیک است و در سرای خوشبختی جاویدان در کنار اهورمَزدا به سر خواهند برد.^۲ ولی کاوِی‌ها و کرپنها که مردم را با بدآموزی می فریبند و به کج راهه برده به خشونت عادت می دهند تا زندگی را تباه کنند، و همه فرمانروایان ستم پیشه و کج راه به بدترین فرجام گرفتار خواهند آمد و در زندگی دیگرشان در سرای دروغ و سرای دیوها جای خواهند گرفت.^۳

کسی که راه راستی و خوشبختی ابدی یعنی راهی که به سوی جایگاه اهورمَزدا رهنمون باشد را در زندگیش در این جهان مادی به ما نشان دهد به بهترین و برترین خوشی خواهد رسید. پرودگارا! چنین کسی همچون تو پاک و آگاه و دانا است.^۴

۵. مرام نامه آئین زرتشت

زرتشت از همه کسانی که آماده پذیرش آئین او می شدند می خواست تا در زبان و کردار به موار زیر اقرار کرده پابندی نشان دهند، و متن آن را هر روزه بامداد که از خواب برمی خیزند برای خودشان بخوانند و به خودشان تلقین کنند:

من - به تأسی از زرتشت - پیرو اهورمَزدا هستم و از پیروی دیوها بیزاری می جویم. من به یگانگی ذات خدا ایمان دارم. من دشمن دیوها و ستایش گر فضایل ملکوتی هستم. من با خدای بزرگ که سرچشمه نیکی و مهرورزی و پدید آورنده روح هستی و خالق نور و آفریدگار شادی و رامش است پیمان می بندم که اندیشه و گفتار و کردارم همه نیک باشد، و با تمام وجودم پذیرای آرمیتی باشم. من سوگند می خورم که هیچ گاه

۱ - یسنه ۴۹/۴.

۲ - یسنه ۳۳/۲ - ۳، ۴۳/۱ - ۳، ۴۴/۱۸، ۴۶/۱۶، ۴۸/۷، ۴۹/۵.

۳ - یسنه ۴۶/۱۱. یسنه ۴۹/۱۱.

۴ - یسنه ۴۳/۳.

دروغ نگویم، هیچ گاه دزدی نکنم، هیچ گاه دست به تعدی و تجاوز نزمن و زمین و مال و رمهٔ هیچ کس را غصب نکنم. من در حضور آرته سوگند می خورم که هیچ گاه به هیچ آبادی نئی دستبرد نزمن و هیچ کشتزار و باغ و خانه‌ئی را ویران نکنم. من به آزادی همگان در داشتن رمه و ملک و خانه باور دارم. من باور دارم که همهٔ جانورانِ اهلی روی زمین باید در آرامش بزیند و به آنها تعدی نشود. من پیمان می سپارم که هیچ گاه برای تنِ خودم بیش از اندازهٔ نیازم نطلبم. من از هرگونه ارتباط با بدکاران و تجاوزگرانِ به مردم و ستم‌پیشگان و پیروانِ دروغ و جادوگران و پیروانِ جادوگران و همهٔ پیروانِ دیوها از هر قبیله و هر ذاتی که باشند خودداری خواهم کرد، و برای همیشه در اندیشه و گفتا و رفتار از اینها جدا و گسسته خواهم ماند. من با پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک پیمان می بندم. من هم‌پیمانِ مزدایسان خواهم بود که شمشیر و سلاح را فرو نهاده‌اند و از جنگ و خون‌ریزی و ویران‌گری بیزارند. من با خدای یگانه پیمان می بندم که همه نیکی و خوبی کنم.^۱

۶. انتشار آئین زرتشت

زرتشت با این تعالیم انسان‌ساز آرزومند بود که جهانی عاری از مردم‌فریبی و افزون‌طلبی و زورگویی و زورمداری و جنگ و ستیز، و مبتنی بر عدالت و مساوات و دوستی و محبت و خیرخواهی و برادری بسازد. او همهٔ خدایان آریایی را نفی کرد و تنها اهورمَزدا را به عنوان خدای جهان مطرح نمود؛ زیرا می‌دانست که تا زمانی که مردم از خدایان گوناگون پیروی می‌کنند، و هر دسته از قبایل از یکی از این خدایان در برابر دستهٔ دیگر یاری می‌جوید، ستیز و جنگ و ناامنی همچنان ادامه خواهد یافت. ولی اگر همهٔ مردم پیرو یک خدا می‌شدند عملاً برادران یکدیگر می‌گشتند و اختلافاتشان از میان می‌رفت و همه در راه برآوری خواست و ارادهٔ خدای واحد می‌کوشیدند و نداها و نمایندگانِ قدرت‌پرستِ خدایان رقیب و ستیزنده در پشت سرشان نداشتند تا به سبب آن مجبور باشند که از رهبران مردم فریب جنگ‌افروز و تبلیغ‌گرانِ جهادِ دینی اطاعت کرده بشریت را با درگیرها و جنگ‌هایشان به نابودی بکشانند. اگر زرتشت شراب هوم را تحریم کرد به آن سبب بود که قبایل آریایی در آن روزگار عقیده داشتند که شراب هوم دارای یک روح آسمانی است که به انسان تَهَوُر و نیروی جنگی می‌بخشد و سبب می‌شود که در جنگ‌ها به پیروزی برسد. این شراب در عقیدهٔ آنها روح

«ایندرا» و «وَرَهْران» بود که خدایان جنگ و خشم و ویران‌گری و سوزندگی بودند. در شراب هوم چنین روحی احساس می‌شد، و کسی که هوم می‌نوشید حرارت و تهوری در خود احساس می‌کرد و ترس و بیم را از خود دور می‌دید. اما نتیجه‌ئی که نوشیدن این شراب نزد قبایل آریایی داشت، خشم و تهور بود که منجر به کشتار انسانها و به آتش کشیدن محصولات و باغستانها و دامها می‌شد؛ و اینها همه تبه‌کاری بود. زرتشت تعلیم داد که انسان اگر در پی به‌دست آوردن خشنودی خدا است باید از نوشیدن این شراب خودداری ورزد تا گرفتار خشم و فساد و کشتار و ویران‌گری نشود.

تعالیم زرتشت اعلام مبارزه با سلطه‌گران زورمدار و کاهنان (فقیهان) مردم‌فریب بود، و اعلان پایان همیشگی جهاد دینی بود که به‌عنوان وسیله در دست زورگویان سلطه‌طلب قرار داشت. او بر آن بود که مردم را با آموزشهای درست برای مخالفت با رهبران اقتدارگرا و دنیاطلب آماده سازد و زمینه‌های روی کار آمدن یک نخبه انسان‌دوست و باتقوا را فراهم آورد. چنانکه دیدیم، او در آموزه‌هایش همواره انسان را متوجه ماهیت آزاده و اراده آزاد خویش می‌کند تا از این راه فکر همسانی و برابری و برادری انسانها را در اذهان مردم ریشه‌دار کند. او چندین جا در گاتّه اظهار امیدواری می‌کند که دروغ از جهان برافتد، پیروان دروغ به راستی بگروند، و راستی و نیک‌اندیشی همه‌گیر شود؛ زیرا در پرتو راستی و نیک‌اندیشی است که آرامش بر جامعه حاکم خواهد شد و رنجها از میان خواهد رفت و انسانها به آرامش و شادی خواهند رسید.

آنچه او می‌گفت با روحیه آن بخش از جماعات آریایی که در آینده قوم ایرانی را تشکیل دادند سازگاری داشت؛ و چنانکه دیدیم، در ریگ‌وِدا تصریح شده بود که آنها مرد جنگ و ستیز نیستند و جنگ‌افزار ندارند. یعنی بخش اعظمشان مردمی بودند که ذهنیتی صلح‌طلب داشتند. زرتشت از میان چنین مردم صلح‌جوئی برخاسته بود، و هرچند که در آغاز کارش با مقاومت روبه‌رو شد، زیرا برای این مردم سنگین بود که باورهای دیرینه خویش را از دست بدهند و باورهای نوینی بگیرند، ولی از آنجا که آنچه او گفته بود با روحیه آنها سازگار بود به‌زودی تعالیم او در میان همین مردم جا باز کرد.

زرتشت در سالهای فعالیتش مریدان و شاگردان و یاران مخلص را پرورده بود که یکی از آنها فرَش اُشترَ (فرش‌وستر) بود. او یک‌جا فرش اوشتر را می‌ستاید که نیک‌اندیش و خواهان خشنودی اهورمَزدا است؛ و از خدا می‌خواهد که پاداش شایسته را در وَهشتم مَنیو (ملکوت

آسمانها) برای فرش او شتر و همهٔ کسانی که همچون اویند در نظر بگیرد.^۱ پوروچیستا دختر زرتشت و دو پسر زرتشت، و همچنین کسانی دیگر که زرتشت به آنها اشاره کرده ولی نامهایشان را نیاورده است، نیز از پیروان پرکار و فعالین در راه انتشار تعالیم زرتشت بودند. این شاگردان پس از او سروده‌هایش را کلمه به کلمه و حرف به حرف ازبر کردند و مجموع آنها را گاتَه نام دادند. این سروده‌های انسان‌ساز در نسلهای بعدی گوش شنوای بسیار یافت؛ شاگردان زرتشت در طی نسلهای متوالی شاگردانی را پروردند که تبلیغ گران تعالیم او شدند و گاتَه‌های (سروده‌های) او را حفظ کردند تا سینه به سینه به نسلهای بعدی منتقل کنند.

دروندیداد، از سرزمینهای آریایی که پیرو دین زرتشت‌اند چنین یاد شده است: سَغْدِیَانَه، باختریَه، مرغیَانَه، هَریَو، وای کَرته، اُورَو، نیسایَه، هیرکانیَه، هَرخَوِتیَه، هَنتومَنَت، رَغَه، چهر، وُرَنَه، رَنگَه. این سرزمینها نیمه شرقی فلات ایران را شامل می‌شود. برخی از این نامها تا زمان هخامنشی به کلی تغییر شکل یافته بوده‌اند، به گونه‌ئی که ما نمی‌دانیم چهر، ورنه، وای کَرته، اُورَو، رَنگَه نام چه سرزمینهایی است. هَنتومَنَت نیز تا زمان هخامنشی درنگیَانَه شده بوده، و بعدها که توسط دو شاخه از سَکَه‌های مهاجر تصرف شد نام سکستان و زاولستان گرفت. سغد و بلخ و مرو و هرات و گرگان و رُخَد و نیسا تا سده‌های نخستین دوران اسلامی نامهایشان را حفظ کردند. چنانکه می‌بینیم، در زمان تدوین این نوشته‌ها هنوز نامی از ماد و پارس و پارت در میان نیست؛ و معلوم می‌شود که دست کم در اوائل هزارهٔ پیش از مسیح و چندی پیش از پیدایش پادشاهی ماد نوشته شده است.

شکی نیست که موضوع سعادت جاوید اخروی که محور تعالیم زرتشت را تشکیل می‌داد مهم‌ترین نقش را در جذب توده‌های ایرانی به این تعالیم داشته است. انسان از مرگ می‌هراسد و نمی‌خواهد باور کند که همهٔ آرزوهایش با مردن وی برباد می‌رود. همهٔ تلاش انسان در زندگی به خاطر دستیابی به خوشبختی است و همه کس آرزومند رسیدن به آنست. ولی مرگ نقطهٔ پایان تلاش او است. در تعالیم زرتشت بارها و بارها بر پاداش و کیفر اخروی تأکید رفته، و گفته شده که رنج ابدی برای پیروان دروغ و شادی ابدی برای پیروان راستی است. همین جنبه از تعالیم زرتشت راز موفقیت تعالیم او در طی سده‌های پس از وی بود. نوادگان همان کاویان و کرپنها و اوسیجها که مخالفان سرسخت او بودند، و همان «رمه‌ها»ی مردمی که به گفتهٔ او از آنها تبعیت می‌کردند، چونکه تعالیم او را موافق سرشت خویش یافتند

به مرور زمان به حقانیت او و راهش گردن نهادند و او را رهبرِ نجاتبخشِ خویش دانستند؛ به گونه‌ئی که تا سدهٔ ششم پم دین ایرانی بر پایهٔ بخشهای اساسی تعالیم زرتشت استوار بود؛ و وقتی شاهنشاهی هخامنشی تشکیل شد دین زرتشت یک دین سراسری در ایران بود و بخش اعظم ایرانیان خودشان را زرتشتی و مزدایسن (پرستندگان اهورمزدا) می دانستند و دستورهای که در گاتهی زرتشت آمده بود را سرلوحهٔ پندار و گفتار و رفتار خودشان قرار می دادند. از آن زمان سه اصل اساسی دین زرتشت که «پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک» بود در میان همهٔ جماعتی که قوم بزرگ ایرانی را تشکیل می دادند پذیرفته شد و برای همیشه در باور ایرانیان ماند.

ایرانیان درون فلات ایران که به تعالیم زرتشت می گرویدند بسیاری از باورهای دینی کهن خود را حفظ کردند و با تعالیم زرتشت در آمیختند و به زرتشت مُنَسَب کردند. این دین که مایه‌های اصلیش را از تعالیم زرتشت گرفته بود، شاخ و بالش را عناصر عقیدتی ادیان کهن آریایی (ایرانی) تشکیل می داد. «مغان» که در آینده (از زمان شاهنشاهی ماد به بعد) رهبران دینی ایرانیان شدند به مرور زمان آموزشهای تازه‌ئی که از رسوم دینی ادیان کهن ایرانی برخاسته بود بر تعالیم زرتشت افزودند و به مزدایسنه غنا بخشیدند. آموزشهای مغان که به زرتشت منسوب می شد و تعالیم آسمانی تلقی می گردید به تدریج به تعالیم زرتشت افزوده شد، و یک مجموعهٔ واحدی را به وجود آورد که آپستاک (یعنی اصول) نامیده شد. آپستاک که در نسلهای آینده در گویشهای مختلف ایرانی به اشکال ابستا و اویستا و اوستا تلفظ شد، اساس دین ایرانی را تشکیل داد و کتاب مقدس ایرانیان در طول تاریخ شد. دینی که به زرتشت منسوب بود نیز در همه جای فلات ایران نام دین مزدایسنه گرفت.